

موارد شرک نزد وهابیان

مؤلف: علی اصغر رضوانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی ها و نابخردی هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی گری می توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می دانند. عده ای اندک که با کج اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد که تفکر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب گذاری به دور است و هیچ سنخیتی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است. تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست ها به تفکر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوه مند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای دام ظلّه هدایت گردید.

از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم‌السلام یاری می نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت الله وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد. ان شاء الله.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

تبرک

اشاره

تبرک به صالحین و اخیار از امت و اماکن و مشاهد مقدسه و آثار وابسته به آنان، از ناحیه وهابیان به شدت انکار شده و آن را از مصادیق شرک شمرده اند و با کسانی که قصد تبرک جستن از آثار انبیا و صالحان را داشته باشند، مقابله و مبارزه می کنند. از همین رو، تبرک یکی از مسائل اختلاف برانگیز بین وهابیان و مسلمین است. به همین جهت جا دارد که در این مسئله دور از تعصبات و جنجال ها بحث نماییم تا حقیقت مطلب روشن گردد.

فتاوی وهابیان در حرمت تبرک

- ۱ - صالح بن فوزان از مفتیان وهابیان می گوید: «سجده کردن بر تربت اگر به قصد تبرک به این تربت و تقرب به ولی باشد، شرک اکبر است و اگر مقصود از آن تقرب به خدا با اعتقاد به فضیلت این تربت باشد، همانند فضیلت زمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصی، بدعت است...»^(۱)
- ۲ - ابن عثیمین می گوید: «تبرک جستن به پارچه کعبه و مسح آن از بدعت هاست؛ زیرا در این باره از پیامبر ﷺ چیزی نرسیده است»^(۲).
- ۳ - شورای دائمی مفتیان وهابی می گویند: «... توجّه پیدا کردن مردم به این مساجد و مسح نمودن دیوارها و محراب ها و تبرک به آن ها بدعت و نوعی شرک و شبیه به عمل کفار در جاهلیت است»^(۳).
- ۴ - بن باز می گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت تبرک، اصل و دلیلی بر آن نبوده و غیر مشروع است»^(۴).

۵ - ابن فوزان می گوید: «تبرک به معنای طلب برکت و آن به معنای ثبات خیر و طلب خیر و زیادتی آن است و این طلب باید از کسی باشد که مالک آن بوده و بر آن قدرت دارد و او همان خداوند سبحان است که برکت نازل کرده و ثبات می دهد. هیچ مخلوقی قدرت بر بخشش، برکت، ایجاد و ابقا و تثبیت آن ندارد. لذا تبرک به اماکن و آثار و اشخاص - از زندگان و مردگان - جایز نیست؛ زیرا یا شرک است و یا...» (۵)

۶ - ابن عثیمین نیز می گوید: «برخی از زائرین دست به محراب و منبر و دیوار مسجد می کشند، تمام این ها بدعت است» (۶)

معنای تبرک

تبرک در لغت به معنای طلب برکت است و برکت به معنای زیادت و رشد یا سعادت است. (۷) تبرک به چیزی؛ یعنی طلب برکت از طریق آن شیء. و در اصطلاح به معنای طلب برکت از طریق چیزها یا حقیقت هایی است که خداوند متعال برای آن ها امتیازها و مقام های خاصی قرار داده است؛ همانند لمس کردن یا بوسیدن دست پیامبر ﷺ یا برخی از آثار آن حضرت بعد از وفاتش.

تبرک در قرآن کریم

توضیح

کلمه برکت در قرآن کریم با الفاظ گوناگونی به کار رفته است؛ برای افاده این معنا که برخی از اشخاص یا مکان ها و زمان های معینی را خداوند متعال به جهات خاصی نوعی برکت افاضه کرده است.

الف) برکت در اشخاص

۱ - خداوند متعال درباره حضرت نوح علیه السلام و همراهانش می فرماید: ﴿إِهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ﴾؛ ^(۸) «ای نوح! از کشتی فرود آی که سلام ما و برکات و رحمت ما بر تو و بر آن اُمم و قبایلی که همیشه با تو هستند.»

۲ - همچنین درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: ﴿وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾؛ ^(۹) «و مرا هر کجا باشم برای جهانیان مایه رحمت و برکت گردانید و تا زنده ام به عبادت نماز و زکات سفارش کرد.»

۳ - در مورد حضرت موسی علیه السلام می فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾؛ ^(۱۰) «چون موسی به آن آتش نزدیک شد او را ندا کردند. آن کس که در اشتیاق این آتش است یا به گردش در طلب است...»

۴ - و درباره حضرت ابراهیم و فرزندش اسحاق علیه السلام خداوند متعال می فرماید: ﴿وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحاقَ﴾؛ ^(۱۱) «و مبارک گردانیدیم بر او و بر اسحاق.»

۵ - همچنین درباره اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام، یا اهل بیت ابراهیم علیهم السلام می فرماید: ﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ﴾؛ ^(۱۲) «رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است؛ زیرا خداوند بسیار ستوده و بزرگوار است.»

ب) برکت در زمان و مکان

لفظ برکت و مشتقات آن در مورد برخی از اماکن و بخش هایی از زمین یا زمان نیز به کار برده شده است:

- ۱ - خداوند متعال راجع به مکه مکرمه می فرماید: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ﴾؛ ^(۱۳) «همانا اولین خانه ای که برای مکان عبادت مردم بنا شده مکه است که در آن برکت و هدایت خلاق است.»
- ۲ - در رابطه با مسجد الأقصى و اطراف آن می فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾؛ ^(۱۴) «پاک و منزّه است خدایی که در شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سوق داد که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخت.»
- ۳ - و درباره شب قدر می فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾؛ ^(۱۵) «همانا ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم، ما همواره اندازکننده بوده ایم.»

تبرک در روایات

با مراجعه به روایات با طیف بسیاری از کلمات نبوی و اهل بیت علیهم السلام مواجه می شویم که سخن از تبرک به میان آورده و محمد و آل محمد علیهم السلام را اشخاص مبارک، معرفی نموده اند:

- ۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله در کیفیت صلوات چنین دستور داده اند که بگویند: ﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَالسَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ﴾. ^(۱۶)
- ۲ - در صحیح بخاری در کیفیت صلوات به رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: ﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾. ^(۱۷)

تبرک در تاریخ

آیا تبرک به مفهوم اصطلاحی آن یک واقعیت تاریخی است و در بین امت های صاحب شریعت رایج بوده، تا از سیره و روش آنان کشف کنیم که تبرک در بین امت های دینی پیشین نیز امری مشروع بوده است؟

در پاسخ این سؤال می گوییم: تبرک به آثار انبیا، از جمله مسائلی است که در امت های دینی پیشین نیز سابقه داشته است، اینک به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱ - خداوند متعال در مورد تبرک حضرت یعقوب علیه السلام به پیراهن فرزندش حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: ﴿إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾؛ ^(۱۸) «پیراهن مرا نزد پدرم [یعقوب برده بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.»

برادران حضرت یوسف علیه السلام امر برادر خود را امتثال نموده و پیراهن را برداشته و بر صورت یعقوب علیه السلام انداختند. پدری که در فراق فرزندش بر اثر شدت حزن و زیادی اشک، نابینا شده بود. در این هنگام به اذن خداوند متعال چشمان پدر به برکت پیراهن یوسف علیه السلام بینا شد. البته خداوند متعال قدرت دارد که این عمل را مستقیماً انجام دهد، ولی از آنجا که عالم، عالم اسباب و مسببات است و اسباب نیز برخی مادی و برخی معنوی است، حکمت الهی بر این تعلق گرفته که در انبیا و صالحین و آثارشان برکت قرار دهد تا از این طریق مردم به آنان اعتقاد پیدا کرده و به آنان نزدیک شوند و در نتیجه با الگو قرار دادن آنان به خداوند تقرب پیدا کرده و به ثواب او نایل آیند.

۲ - از جمله موارد دیگری که قرآن در مورد امت های دینی پیشین به آن اشاره کرده، تبرک جستن بنی اسرائیل به تابوتی است که در آن آثار آل موسی و

آل هارون بوده است. خداوند متعال در قرآن کریم قصه پیامبر بنی اسرائیل را که بشارت به پادشاهی طالوت داد، این چنین حکایت می کند: ﴿إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ﴾؛ ^(۱۹) «نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان، و بازمانده ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن بر جای نهاده اند؛ در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند به سوی شما خواهد آمد. «

این تابوت همان تابوتی است که مادر حضرت موسی عليه السلام به امر خدا فرزندش را در آن قرار داد و بر روی آب رها نمود، این تابوت در بین بنی اسرائیل احترام خاصی داشت؛ به حدی که به آن تبرک می جستند. حضرت موسی عليه السلام قبل از وفاتش، الواح و زره خود و آنچه از آیات نبوت بود در آن قرار داد و نزد وصی اش یوشع به ودیعه گذارد. این صندوق نزد بنی اسرائیل بود و آن را از دید مردم پنهان نگه می داشتند. بنی اسرائیل تا مادامی که تابوت نزدشان بود در عزت و رفاه بودند، ولی هنگامی که گناه کرده و به تابوت بی احترامی کردند، خداوند آن را مخفی نمود. آنان بعد از مدتی، آن را از یکی از انبیایشان خواستند؛ خداوند متعال طالوت را پادشاه آنان کرد و نشانه ملک او، همان صندوق [عهد] بود.

زمخشری می گوید: «تابوت، صندوق تورات بوده است، و هرگاه حضرت موسی عليه السلام در صدد جنگ بر می آمد آن را بیرون آورده و در منظر بنی اسرائیل قرار می داد تا با دیدن آن آرامش پیدا کرده و در جهاد سست نگردند...» ^(۲۰)

از این داستان استفاده می شود که بنی اسرائیل نیز از تابوتی که آثار حضرت موسی در آن بوده تبرک می جستند و برای آن احترام خاصی قائل بوده اند.

سیره مسلمین در تبرک

الف) سیره صحابه در تبرک به پیامبر ﷺ در زمان حیاتش

محمد طاهر مکی می گوید: «تبرک به آثار پیامبر ﷺ سنت صحابه بوده است که این سنت را تابعین و صالحین مؤمن نیز دنبال نموده اند. تبرک به آثار پیامبر ﷺ در عصر آن حضرت واقع شد و حضرت بر کسی انکار نکرد و این خود دلیل قاطعی بر مشروعیت تبرک است؛ زیرا اگر این چنین نبود پیامبر ﷺ مردم را از آن نهی می کرد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که غالب صحابه ایمان قوی داشته و تابع دستورهای پیامبر اکرم ﷺ بوده اند. (۲۱)

ابن حجر می گوید: «هر مولودی که در عصر پیامبر ﷺ به دنیا آمده، قطعاً پیامبر ﷺ را دیده است؛ زیرا اصحاب انگیزه فراوانی داشتند تا فرزندان خود را به نزد پیامبر ﷺ آورده تا به پیامبر ﷺ متبرک ساخته و پیامبر ﷺ او را تحنیک کند. (۲۲) حتی گفته شده که بعد از فتح مکه، اهالی آن فرزندان را نزد پیامبر ﷺ می آوردند تا دست مبارکش را بر سرشان کشیده و دعای به برکت نماید». (۲۳)

در این زمینه روایات فراوانی است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - عایشه نقل می کند: صحابه دائماً فرزندان خود را نزد رسول خدا ﷺ می آوردند تا آنان را تحنیک کرده و مبارک گردانند. (۲۴)

۲ - امّ قیس فرزندش را - که هنوز غذاخور نشده بود - نزد رسول خدا ﷺ آورد و او را در دامن آن حضرت ﷺ قرار داد.... (۲۵)

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: «از این حدیث استفاده می شود که تحنیک طفل و تبرک به اهل فضل، مستحب است». (۲۶)

۳ - انس می گوید: رسول خدا ﷺ را دیدم که حلاق سر مبارکش را می تراشید و اصحاب دور وجودش طواف می کردند تا اگر دانه مویی از سر حضرت ﷺ جدا شود بر دستان آن ها قرار گیرد. (۲۷)

۴ - ابی جحیفه می گوید: خدمت رسول خدا ﷺ رسیدم؛ در حالی که وضو می گرفت و مردم بر هم سبقت می گرفتند تا از آب وضوی پیامبر ﷺ بهره ببرند. هر کس از آن آب بر می داشت، برای تبرک به خود می مالید و کسی هم که به آن دسترسی پیدا نمی کرد از رطوبت دیگری استفاده می برد. (۲۸)

عروه از مسور و دیگران نقل می کند: هنگام وضوی رسول خدا ﷺ، نزدیک بود که مردم به دلیل هجوم آوردن برای تبرک از آب وضوی پیامبر ﷺ خودشان را هلاک کنند. (۲۹)

۵ - سعد می گوید: از اصحاب رسول خدا شنیدم که می گفتند: رسول خدا ﷺ کنار چاه بضاعه آمد و با دلوی از چاه آب کشید و با آن وضو گرفت و بقیه آن را داخل چاه ریخت. بعد از این جریان هر گاه شخصی مریض می شد، از آن چاه آب می کشیدند و او را می شستند، فوراً شفا می یافت. (۳۰)

۶ - ابو ایوب انصاری می گوید: بعد از آن که رسول خدا ﷺ وارد خانه ما شد؛ من برای حضرتش غذا می آوردم، هنگامی که ظرف غذا را بر می گرداندم، من و همسر از محل دست های پیامبر ﷺ در غذا به نیت تبرک برداشته و استفاده می کردیم. (۳۱)

۷ - مسلم به سند خود از انس نقل کرده که گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَى مَنِي فَأَتَى الْجَمْرَةَ فَرَمَاهَا ثُمَّ أَتَى مَنِي وَنَحَرَ وَقَالَ لِلْحَلَّاقِ: خذ، وَاشارَ إِلَى جَانِبِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ الْأَيْسَرِ، ثُمَّ جَعَلَ يُعْطِيهِ النَّاسَ»؛ (۳۲) «پیامبر ﷺ به منی آمد، آن گاه به نزد جمره آمد و آن را رمی نمود. سپس به منزل خود در منی آمد و نحر کرد

و به سرتراش فرمود: بچین (موهای مرا). و اشاره نمود به طرف راست و سپس به طرف چپ، آن گاه موها را به مردم داد. «

ب) تبرک صحابه و تابعین به آثار پیامبر ﷺ بعد از وفاتش

بخاری در «صحیح» بابتی را به این مضمون ذکر کرده است. «آنچه از زره، عصا، شمشیر، ظرف، انگشتر و... مو، کفش و... از چیزهایی که صحابه و دیگران به آن ها بعد از وفات پیامبر ﷺ تبرک می جستند». (۳۳)

۱ - نقل است که معاویه هنگام وفات وصیت کرد که با پیراهن، شلوار، قبا و مقداری از موی پیامبر ﷺ دفن شود. (۳۴)

۲ - عمر بن عبدالعزیز هنگام وفاتش دستور داد: مو و ناخن از پیامبر ﷺ را آورده، در کفش قرار دهند. (۳۵)

۳ - ابن سعد می گوید: در حنوط انس بن مالک، کیسه ای از مشک و مویی از موهای رسول خدا ﷺ را قرار دادند. (۳۶)

۴ - ابن سیرین می گوید: به عبیده گفتم: نزد ما مقداری از موی پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف انس یا اهل او باقی مانده که برای من محبوب تر است از دنیا و آخرت. (۳۷)

۵ - صفیه می گوید: هر گاه عمر بر ما وارد می شد دستور می داد تا کاسه ای که از رسول خدا ﷺ نزد ما بود به او دهیم، سپس آن را از آب زمزم پر می نمود و از آن می آشامید و به قصد تبرک بر صورتش می پاشید. (۳۸)

۶ - انس می گوید: پیامبر ﷺ بر امّ سلیم وارد شد و در آن جا مشکی از آب دید که بر دیوار آویزان شده بود؛ آن گاه پیامبر ﷺ ایستاده از آن آب آشامید. امّ سلیم مشک را برداشته و دهانه آن را بریده و برای تبرک نزد خود نگاه داشت. (۳۹)

- ۷ - ابن سیرین نقل می کند: نزد انس بن مالک، عصایی از رسول خدا ﷺ بود که بعد از وفاتش آن را با او بین پهلوی و پیراهنش دفن نمودند. (۴۰)
- ۸ - ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالقاری می گوید: ابن عمر را دیدم که دستش را بر جایگاه پیامبر ﷺ در منبر کشیده و به صورت خود می مالید. (۴۱)
- ۹ - یزید بن عبدالله بن قسیط می گوید: «جماعتی از اصحاب پیامبر ﷺ را دیدم که وقتی مسجد از جمعیت خالی می شد، دست بر دستگیره منبر رسول خدا ﷺ گذارده، آن گاه دعا می نمودند». (۴۲)
- ۱۰ - داوود بن صالح می گوید: «روزی مروان به روضه رسول خدا ﷺ وارد شد، دید شخصی صورتش را بر روی قبر پیامبر ﷺ گذارده است. به او گفت: آیا می دانی چه می کنی؟ هنگامی که آن شخص صورتش را برداشت مروان دید که او ابوایوب است. ابوایوب در جوابش فرمود: من به جهت این سنگ نیامده ام، بلکه به خاطر رسول خدا ﷺ آمده ام. (۴۳)
- ۱۱ - ابن عساکر به سند خود از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل می کند: بعد از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام بر بالای قبر پدرش ایستاد و مشتی از خاک قبر را برداشته و بر دیدگانش مالید و فرمود:
- مَاذَا عَلِيٌّ مِنْ شَمِّ تَرْبَةِ أَحْمَدَ أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا
صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا صُبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ عَدْنَ لِيَالِيَا (۴۴)
- ۱۲ - سمهودی نقل می کند: عبدالله بن عمر دست راستش را بر قبر شریف پیامبر ﷺ می مالید و بلال نیز صورتش را. آن گاه از عبدالله بن احمد بن حنبل نقل می کند که این عمل به جهت شدت محبت بوده، و بدین جهت تعظیم و احترام اشکالی ندارد. (۴۵)

۱۳ - ابوالدرداء می گوید: «شبی بلال مؤذن پیامبر ﷺ در عالم رؤیا پیامبر ﷺ را زیارت نمود. حضرت ﷺ به او فرمود: این چه جفایی است که در حق ما نمودی! آیا وقت آن نشده که به زیارت ما بیایی؟ بلال محزون و خائف از خواب بیدار شد؛ فوراً سوار بر مرکب خود شد و به سوی مدینه حرکت نمود و مستقیماً به کنار قبر پیامبر ﷺ آمد و شروع به گریه کرد؛ در حالی که صورتش را به قبر مبارک می مالید. حسن و حسین علیهما السلام بر او وارد شدند، بلال آنان را در بغل گرفت و بوسید». (۴۶)

۱۴ - نافع نقل می کند: ابن عمر را دیدم که نماز می گزارد در مکان هایی که رسول خدا ﷺ نماز خوانده بود...». (۴۷)

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: «از این عمل ابن عمر استفاده می شود که دنبال نمودن آثار پیامبر ﷺ و تبرک به آن ها مستحب است». (۴۸)

۱۵ - ابن عبدالبر می گوید: «ابن عمر از آثار رسول خدا ﷺ بسیار متابعت می نمود و در مواقف عرفه و دیگر مواضع به دنبال مکانی می رفت که رسول خدا ﷺ در آنجا وقوف نموده بود». (۴۹)

۱۶ - قاضی عینی در شرح حدیث عثمان بن عبدالله بن وهب درباره موی پیامبر ﷺ می گوید: «نزد ام سلمه تعدادی از موی قرمز پیامبر ﷺ بود که در ظرفی نگه داری می کرد و همیشه مردم هنگامی که مریض می شدند به آن تبرک می جستند و از برکت آن استشفا می بردند، و موی حضرت را برداشته و در ظرفی از آب گذاشته و آن را می آشامیدند و بدین صورت شفا پیدا می کردند...» (۵۰)

- ۱۷ - یحیی بن حارث ذماری می گوید: واثله بن اسقع را ملاقات کردم و به او گفتم: تو با این دستت با رسول خدا ﷺ بیعت کرده ای؟ گفت: آری. گفتم: دستت را بده تا ببوسم. او دستش را به من داد و من آن را بوسیدم. « (۵۱)
- ۱۸ - بخاری در کتاب «الادب المفرد» از عبدالرحمن بن رزین نقل کرده که گفت: گذرمان بر ریزه افتاد. به ما گفته شد که سلمة بن اکوع رحمه الله در آنجا است. ما به نزد او آمده و بر او سلام کردیم. او دستانش را بیرون آورد و گفت: با این دو دست با رسول خدا ﷺ بیعت نمودم. مشاهده کردیم که کف دستانش همانند کف پای شتر کلفت بود، ما برخاسته و آن را بوسیدیم. « (۵۲)
- ۱۹ - ابی برده می گوید: وارد مدینه شدم و عبدالله بن سلام را ملاقات نمودم، او به من گفت: به منزل من بیا تا از ظرفی که رسول خدا ﷺ در آن آب آشامیده به تو آب دهم و نیز در مکانی که رسول خدا در آن مکان نماز خوانده نماز بجا آوری. « (۵۳)
- ۲۰ - ابی مجلز می گوید: ابو موسی بین مکه و مدینه بود. نماز عشا را دو رکعتی به جای آورد سپس برخاست و یک رکعت نماز وتر به جای آورد و در آن صد آیه از سوره نساء خواند سپس گفت: من کوتاهی نمی کنم که قدمم را جایی بگذارم که رسول خدا ﷺ گذارده است و نیز همان چیزی را که رسول خدا ﷺ قرائت کرده قرائت کنم. « (۵۴)
- ۲۱ - بخاری نقل می کند: «چون هنگام وفات عمر بن خطاب رسید به فرزندش عبدالله گفت: به نزد عایشه برو و سلام مرا به او برسان و نگو امیرالمؤمنین زیرا من امروز امیرالمؤمنین نیستم، بلکه بگو: عمر بن خطاب از تو می خواهد تا اجازه دهی من در کنار دو صاحبم دفن شوم. عبدالله اذن گرفت و

سلام کرد و بر عایشه وارد شد درحالی که او می گریست، و گفت: عمر سلام می رساند و از شما اجازه می خواهد تا در کنار دو صحابش دفن شود...» (۵۵)

۲۲ - عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: پدرم را دیدم که تار مویی از موهای پیامبر ﷺ را گرفته و بر لب های خود می گذارد و می بوسد، و گمان می کنم که آن را بر چشم خود می گذاشت و نیز در آبی می شست و آن را می آشامید و به واسطه آن استشفا می جست. و نیز دیدم که کاسه پیامبر ﷺ را گرفته و در آب فرو برده و از آن می آشامید...

و نیز ثابت شده که عبدالله بن احمد از پدرش سؤال کرد درباره کسی که برآمدگی منبر پیامبر ﷺ و نیز حجره حضرت ﷺ را مسّ می کند. او در جواب گفت: من به این عمل اشکالی نمی بینم. (۵۶)

دلالت نصوص تبرک

نصوص تبرک به آثار پیامبر ﷺ دلالت صریح دارد بر این که برکت پیامبر اکرم ﷺ از ذاتش به اشیایی که به حضرت یک نوع ارتباط داشته منتقل می شود.

نووی در شرح صحیح مسلم در مورد حدیث عتبان بن مالک که از پیامبر ﷺ درخواست کرد تا در مکان او نماز گذارد تا آنجا را مصلاّی خود قرار دهد می گوید: «وفی حدیث عتبان فوائد کثیرة منها: التبرک بالصالحین و آثارهم والصلاة فی المواضع التي صلوا بها و طلب التبرک منهم.» (۵۷) «و در حدیث عتبان فوائد بسیاری است از جمله آن ها تبرک به صالحین و آثار آنان و نماز بجای آوردن در مواضعی که آنان در آنجا نماز به جای آوردند و نیز طلب تبرک از آنان.»

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» در شرح این حدیث می گوید: «إنما استأذن النبي ﷺ لأنه دعى للصلاة ليتبرك صاحب البيت بمكان صلاته، فسأله ليصلي في البقعة التي يحب تخصيصها بذلك»؛^(۵۸) «پیامبر ﷺ اذن خواست، زیرا او دعوت به نماز شده بود تا صاحب خانه به مکان نماز حضرت تبرک جوید. لذا از او خواست تا پیامبر ﷺ در قسمتی را که اختصاص به این کار داده بود نماز به جای آورد.»

همین عبارت از قاضی عینی در «عمدة القاری» و شیخ صدیق حسن خان در «عون الباری» نقل شده است.

رأی ابن تیمیه و احمد بن حنبل در تبرک

ابن تیمیه در کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم» نقل می کند: «احمد بن حنبل و غیر او اجازه داده اند تا انسان منبر و جا دستی پیامبر ﷺ را بر روی منبر برای تبرک مسح نماید! ولی مسح قبر آن حضرت را رخصت نداده اند! ولی برخی دیگر از اصحاب ما روایتی از احمد نقل کرده که مسح قبر پیامبر ﷺ را نیز جایز شمرده است.»^(۵۹)

شفاعت

اشاره

یکی از اعتقادات عموم مسلمانان و معتقدان به ادیان، مسئله شفاعت است؛ یعنی روز قیامت اولیای الهی، در حق گروهی از گناه کاران شفاعت کرده و آنان را از عقاب جهنم نجات می دهند. و یا بنابر تفسیر برخی از شفاعت، اولیای الهی با شفاعتشان از شخصی سبب ترفیع درجه او می شوند. لیکن در اندازه و ویژگی های آن اختلاف است؛ یهود برای اولیای خود بدون هیچ قید و شرطی حق شفاعت قائل است که قرآن به طور آشکار آن را باطل می داند. در میان مسلمانان، وهابیان معتقدند که تنها می توان از خدا طلب شفاعت کرد و اگر کسی از خود شافعان، طلب شفاعت کند مشرک است، ولی عموم مسلمانان قائلند این حقی را که خداوند برای شافعان قرار داده، می توان از آنان طلب نمود، البته با اعتقاد به این که: اصل این حق از آن خداست و اولیا بدون اذن او شفاعت نمی کنند. در این مبحث به این موضوع می پردازیم.

اجماع امت

علمای اسلام بر مشروعیت شفاعت و این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی از شفیعان روز قیامت است، اجماع کرده اند؛ اگرچه در برخی از فروع شفاعت اختلاف نموده اند. اینک دیدگاه بزرگان شیعه و سنی را نقل می کنیم:

۱ - ابومنصور ماتریدی (متوفای ۳۳۳ ه. ق) در ذیل آیه شریفه ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾^(۶۰) می گوید: این آیه اشاره به شفاعت مقبول در اسلام دارد.^(۶۱)

۲ - تاج الدین ابوبکر کلابادی (متوفای ۳۸۰ ه. ق) می گوید: «علما اجماع دارند که اقرار به تمام آنچه خداوند در مورد شفاعت ذکر کرده و روایات نیز بر آن توافق دارد، واجب است...» (۶۲)

۳ - شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ ه. ق) می فرماید: «امامیه اتفاق نظر دارند که رسول خدا ﷺ در روز قیامت برای جماعتی از مرتکبان گناهان کبیره از امت خود، شفاعت می کند. و نیز امیرالمؤمنین و امامان دیگر علیهم السلام برای صاحبان گناهان کبیره از شیعیان، شفاعت می کنند. و خداوند بسیاری از خطاکاران را با شفاعت آنان از دوزخ نجات می دهد.» (۶۳)

۴ - شیخ طوسی رحمه الله (۳۸۵ - ۴۶۰ ه. ق) می گوید: «شفاعت نزد ما امامیه از آن پیامبر صلی الله علیه و آله، بسیاری از اصحابش، تمام امامان معصوم علیهم السلام و بسیاری از مؤمنان صالح است.» (۶۴)

۵ - ابوحفص نسفی (متوفای ۵۳۸ ه. ق) می گوید: «شفاعت رسولان و خوبان از امت اسلامی، در حق گناه کاران کبیره، با اخبار مستفیض، ثابت است.» (۶۵)

۶ - تفتازانی در شرح این عبارت، رأی نسفی را بدون هیچ تردیدی تصدیق کرده است. (۶۶)

۷ - قاضی عیاض بن موسی (متوفای ۵۴۴ ه. ق) می گوید: «مذهب اهل سنت بر جواز شفاعت است عقلاً، و صریح آیات و اخبار نیز بر وقوع آن اذعان دارند.» (۶۷)

۸ - قاضی بیضاوی در تفسیر آیه شریفه **﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ﴾** می گوید: «برخی، این آیه را دلیل نفی شفاعت از گناه کاران کبیره دانسته اند، ولی باید دانست که آیه مخصوص کافران است؛ زیرا آیات و روایات فراوانی دلالت بر تحقق شفاعت در امت دارد.» (۶۸)

- ۹ - فتال نیشابوری می گوید: «میان مسلمانان اختلافی نیست که شفاعت امری است ثابت و مقتضای آن اسقاط ضررها و عقوبات است.»^(۶۹)
- ۱۰ - ابن تیمیه حرّانی (۷۲۸ ه. ق) می گوید: «پیامبر ﷺ در روز قیامت سه نوع شفاعت دارد... نوع سوّم درباره کسانی است که مستحقّ آتش جهنمند.»^(۷۰)
- ۱۱ - نظام الدین قوشجی (۸۷۹ ه. ق) می گوید: «مسلمانان بر ثبوت شفاعت، به جهت قول خداوند متعال ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^(۷۱) اتفاق نظر دارند.»^(۷۲)
- ۱۲ - شعرانی حنفی می گوید: «همانا محمد ﷺ اولین شفاعت کننده روز قیامت است...»^(۷۳)
- ۱۳ - علامه مجلسی (۱۱۱۰ ه. ق) می فرماید: «در مورد شفاعت، بین مسلمانان اختلافی نیست که از ضروریات دین اسلام است؛ به این معنا که رسول خدا ﷺ در روز قیامت برای امت خود، بلکه امت های پیشین شفاعت می کند...»^(۷۴)
- ۱۴ - محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ ه. ق) می گوید: «شفاعت برای پیامبر ﷺ و سایر انبیا و ملائکه و اولیا و کودکان، از جمله اموری است که مطابق روایات وارده، ثابت است...»^(۷۵)

شفاعت در قرآن کریم

توضیح

آیات مربوط به شفاعت را می توان بر چند دسته تقسیم نمود:

۱ - آیاتی که شفاعت را نفی می کنند

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ ^(۷۶) «ای اهل ایمان! از آنچه روزی شما کردیم، انفاق کنید پیش از آن که روزی بیاید که نه خرید [و فروشی هست و نه دوستی و شفاعتی به کار آید و کافران در آن روز درمی یابند که به خود ستم کردند.»

ولی آیات دیگر به وجود شفاعت به اذن خداوند متعال صراحت دارد. پس آیه فوق شفاعت بدون اذن را نفی می کند.

۲ - ابطال عقیده یهود در شفاعت

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَلِيَّ فَصَلُّوا عَلَيَّ وَالْعَالَمِينَ * وَأَنْفِقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يَنْصُرُونَ﴾؛ ^(۷۷) «ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت هایی را که به شما عطا کردم و شما را بر عالمیان برتری دادم. و دوری کنید از روزی که در آن، کسی به جای دیگری مجازات نشود و هیچ شفاعت از کسی پذیرفته نشود و عوض قبول نکنند و یاری نشوند.»

قرآن اعتقاد به یک نوع شفاعت باطل را که در یهود بوده، رد می کند، شفاعتی که هیچ گونه شرطی در شفیع یا کسی که شفاعت شده قرار نمی دهد و هیچ نوع ارتباطی با اذن خداوند ندارد.

۳ - نفی شفاعت از کافران

﴿وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾؛ ^(۷۸) «و روز جزا را تکذیب می کردیم تا آن که [با مرگ یقین به قیامت پیدا کردیم، پس در آن روز شفاعت شفیعان سودی به آنان نرساند.»

۴ - نفی صلاحیت شفاعت از بت ها

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَنْتَبِّئُوا اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛ ^(۷۹) «[این مردم نادان به جای خدا چیزهایی را می پرستند که به آن ها هیچ سود و زیانی نمی رساند و می گویند که این بت ها شفیع ما نزد خدا هستند، به اینان بگو شما به بهانه شفاعت بت ها می خواهید به خدا چیزی که در همه آسمان ها و زمین علم به آن ندارد، یاد دهید؟! خدا از آنچه شریک او قرار می دهید برتر و منزّه است. »

۵ - اختصاص شفاعت به خداوند

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ ^(۸۰) «بگو [ای پیامبر!] شفاعت تنها از آن خداست که مالک زمین و آسمان هاست و پس از مرگ، بازگشت همه شما به سوی اوست. »

۶ - شفاعت مشروط برای غیر خدا

﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾؛ ^(۸۱) «هیچ شفיעی جز به اجازه او نخواهد بود.»

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ...﴾؛ ^(۸۲) «و نفع نمی دهد شفاعت نزد خدا مگر برای کسی که خداوند به او اذن دهد. »

مقتضای جمع بین آیات این است: - از آنجا که طبق عقیده توحید افعالی، و این که مؤثری بالاصاله در عالم به جز خدا نیست، و هر تأثیری به اذن و اراده اوست - برخی از آیات، شفاعت را منحصرأً برای خدا قرار داده است، ولی منافات ندارد که این حق اختصاصی خود را به کسی بدهد، تا با اجازه او، اعمال کند. همان گونه که به پیامبر ﷺ و اولیای خود چنین اجازه ای داده است.

ضرورت شفاعت

توضیح

با چند عامل می توان شفاعت را از جمله ضروریات جامعه بشری به حساب آورد:

۱ - ابتلای مردم به گناه

برخی می گویند: تنها نجات دهنده انسان در روز قیامت، عمل صالح است، همان گونه که در قرآن آمده است: ﴿وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ﴾؛ ^(۸۳) «و اما کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد برای او پاداش نیکی است.»

هر چند رسیدن به جزا و سعادت، وابستگی زیادی بر عمل دارد، ولی از آیات دیگر آشکارا استفاده می شود که عمل به تنهایی باعث نجات بشر نخواهد بود، مگر این که با رحمت گسترده الهی ضمیمه گردد. ^(۸۴)

۲ - گستره رحمت الهی

﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا...﴾؛ ^(۸۵) «پروردگارا! رحمت و علمت را بر هر چیزی گسترش دادی.»

﴿فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ﴾؛ ^(۸۶) «پس اگر ای پیامبر تو را تکذیب کنند بگو خدای شما دارای رحمت بی منتهاست.» می دانیم که شفاعت از مصادیق رحمت الهی است.

۳ - نجات، اصل اولی در انسان

دلیل و برهان عقلی نشان می دهد که اصل اولی در انسان، سلامت از هر گونه عذاب دنیوی و اخروی است و لذا توقف در برزخ، و نیز مراحل مختلف در روز قیامت و ورود در جهنم - در مدتی محدود - همه برای آن است که

انسان پاک شده و به جوهر اصلی خود بازگردد، و شفاعت نیز در همین راستاست.

اثر شفاعت

درباره نتیجه و اثر شفاعت دو نظر وجود دارد: ۱ - شفاعت به معنای از بین رفتن گناهان و عقاب است. ۲ - شفاعت؛ یعنی زیادی ثواب و ترفیع درجات. بیشتر مسلمانان معتقد به قول اولند. ولی معتزله قول دوم را پذیرفته اند و حق با قول اول است؛ به چند دلیل:

۱ - اصل اعتقاد به شفاعت، در بین یهود و بت پرستان قبل از اسلام رایج بوده است و اسلام، بعد از آن که خرافات آن را پیراست، در جامعه اسلامی مطرح ساخت. و کسانی که از دیدگاه های یهود و بت پرستان قبل از اسلام، در امر شفاعت اطلاع دارند، می دانند شفاعتی را که آنان برای انبیا و پدرانشان معتقد بودند، در سقوط گناهان و غفران آن ها بوده است. و تنها اشکال مهمشان آن بود که حق شفاعت را بدون هیچ شرطی برای آنان قائل بودند، ولی اسلام با پذیرش اصل اعتقاد به شفاعت، آن را مشروط به اذن خداوند نمود، آنجا که می فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾؛ ^(۸۷) «کیست که نزد خدا شفاعت کند مگر به اذن او. «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾؛ ^(۸۸) «و آن ها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند. «

۲ - روایات شیعه و اهل سنت بر عمومیت شفاعت دلالت دارد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ﴿أَدْخِرْتُمْ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي﴾؛ ^(۸۹) «شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره امتم، ذخیره کرده ام. «

۳ - برخی از آیات تصریح می کند که خداوند حتی بدون توبه، از گناهان عفو می کند، که این با شفاعت به معنای اسقاط گناهان سازگاری دارد. خداوند

متعال می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ﴾؛ ^(۹۰) «او کسی است که توبه را از بندگان خود می پذیرد و گناهان را عفو می نماید.»

درخواست شفاعت از شفاعت کنندگان

همان گونه که اشاره شد، برخی از گناه کاران به واسطه شفاعت، مورد عفو و بخشش الهی قرار خواهند گرفت، قرآن کریم و سنت نیز بر این مطلب تصریح نموده است.

قرآن کریم با مسلم گرفتن اصل شفاعت، یادآور می شود که شفاعت تنها به اذن الهی انجام می پذیرد: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾؛ «کیست که در پیشگاه الهی به شفاعت برخیزد مگر به فرمان او.» و نیز می فرماید: ﴿مَا مِنْ شَافِعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾؛ «هیچ شفيعی جز با اجازه او نخواهد بود.»

و از طرفی دیگر به ابطال عقیده بت پرستان و مشرکان در این مورد پرداخته است؛ زیرا آنان برای شفاعت هیچ گونه شرط و قیدی مانند اذن خدا قائل نیستند. قرآن کریم در ردّ این عقیده می فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛ ^(۹۱) «[این مردم نادان] به جای خدا چیزهایی را می پرستند که به آن ها هیچ سود و زیانی نمی رساند و می گویند که این بت ها شفیع ما نزد خدا هستند، به اینان بگو شما به بهانه شفاعت بت ها، می خواهید به خدا چیزی که در همه آسمان ها و زمین علم به آن ندارد یاد دهید؟ خدا از آنچه شریک او قرار می دهید، برتر و منزّه است.»

بنابر این اگر کسی این با استدلال به آیاتی که شفاعت خواهی مشرکان از بت ها را مردود می شمارد، قصد داشته باشد اصل شفاعت در اسلام را زیر سؤال

ببرد، مغالطه ای آشکار است؛ چرا که در شفاعت اسلامی، نه اعتقاد به الوهیت شافعان مطرح است و نه بی قید و شرط بودن شفاعت آنان.

قرآن کریم از فرشتگان به عنوان شفاعت کنندگانی یاد کرده است که جز درباره کسانی که خداوند رضایت می دهد، شفاعت نخواهند کرد: ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾؛ ^(۹۲) «بلکه آنان بندگان مقرب خدا هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هر چه کنند به فرمان اوست، ... از احدی، جز آن که خدا از او راضی است، شفاعت نکنند.»

پس هر گاه اصل شفاعت پیامبر ﷺ و دیگران در قیامت مورد تأیید است، درخواست آن از سوی مؤمنان نیز امری مشروع خواهد بود. همان گونه که درخواست دعا از دیگران امری مشروع است.

تحقیق مطلب

اشاره

برای روشن شدن مطلب و این که درخواست شفاعت از پیامبر ﷺ و دیگر اولیای الهی کار باطلی نیست، به دو نکته اشاره می کنیم:

- ۱ - این که طب شفاعت همان طلب دعا است.
- ۲ - این که طلب دعا از صالحان امری مستحب در اسلام است که همه مسلمانان حتی وهابیان آن را اجازه داده اند.

توضیح نکته اول

همان گونه که اشاره شد، شفاعت پیامبر ﷺ و سایر شفیعان در حقیقت درخواست آنان از خداوند متعال و طلب مغفرت از خداوند سبحان برای گناه گاران است. و خدای سبحان به آنان اذن داده تا در ظرفیت های خاص برای

مردم دعا کنند، و در همان موارد نیز، استجاب دعا را ضمانت کرده است. و لذا آنان در غیر مواردی که اذن داده شده، دعا نمی کنند. و معنای جمله «یا وجیهاً عند الله اشفع لنا عند الله» همین است.

مفسر معروف اهل سنت، نیشابوری از مقاتل در تفسیر قول خداوند: ﴿مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا﴾^(۹۳) نقل کرده که گفت: «... الشفاعة إلى الله إنما هي دعوة الله لمسلم»؛^(۹۴) «... شفاعت نزد خدا همانا خواستن از خدا برای مسلمان است.»

فخر رازی شفاعت را به دعا و توسل به سوی خدای متعال معنا می کند. او می گوید: «خداوند متعال به محمد ﷺ فرمود: ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِنَفْسِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾»^(۹۵) محمد ﷺ را امر کرده که اولاً برای خودش استغفار کند و سپس برای دیگران استغفار نماید...»^(۹۶)

مسلم در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: ﴿مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ عَلَيَّ جَنَازَتُهُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا لَا يَشْرِكُونَ بِاللَّهِ إِلَّا شَفَعْتُهُمْ لِلَّهِ فِيهِ﴾؛^(۹۷) «هیچ فرد مسلمانی نیست که بمیرد و بر جنازه او چهل مرد که به خدا شرک نمی ورزند قیام کرده [و بر او دعا کنند] جز آن که خداوند آنان را در حق آن میت شفیع گرداند.»

بخاری در صحیح خود بابتی را منعقد کرده تحت عنوان: «إذا استشفعوا الی الامام لیستسقی لهم لم یردهم»،^(۹۸) هر گاه امام را شفیع خود قرار دهند تا برای آن ها طلب باران کند خداوند آنان را رد نخواهد کرد.

از این عبارت استفاده می شود که حقیقت شفاعت همان دعا و خواستن از خداوند است. و طلب شفاعت از ولی خدا به معنای طلب خواستن و دعا است.

توضیح نکته دوم

طلب دعا و خواستن از مؤمن نه تنها شرک و حرام نیست، بلکه امری مستحب و راجح می باشد و انسان می تواند در حال حیات و ممات از کسی بخواهد تا برای او دعا کند و کاری را برای او از خدا بخواهد.

درخواست از اولیای الهی در حال حیات

درخواست دعا از شخصی؛ خصوصاً از اولیای الهی در حال حیات هیچ اشکالی ندارد و مطابق قرآن و حدیث است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾؛ ^(۹۹) «و هر گاه به آنان گفته شود بیاید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش بطلبد، سرپیچی می کنند و می بینی که با تکبر و نخوت روی می گردانند.»

و نیز درباره برادران حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛ ^(۱۰۰) «برادران یوسف عرضه داشتند: ای پدر! بر تقصیرات ما از خدا آمرزش بخواه که درباره یوسف خطا کرده ایم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می طلبم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

قرآن نیز دستور داده است تا گنه کاران به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و از او درخواست استغفار نمایند، آنجا که می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً﴾؛ ^(۱۰۱) «و هنگامی که به نفس خود ظلم کردند نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت کرده و رسول نیز برای آنان استغفار کند، در آن هنگام به طور حتم خداوند را توبه پذیر رحیم خواهند یافت.»

ترمذی از انس نقل کرده که گفت: «سألت النبی ﷺ أن يشفع لي يوم القيامة؟ فقال: أنا فاعل. قلت: فأين اطلبك؟ قال: علي الصراط»؛ ^(۱۰۲) «من از پیامبر ﷺ درخواست کردم که برای من در روز قیامت شفاعت کند؟ حضرت فرمود: من انجام خواهم داد. عرض کردم: کجا به دنبال شما باشم؟ فرمود: در کنار صراط.»

این حدیث رجالش رجال صحیح است جز آن که در سندش ابوالخطاب حرب بن میمون واقع است. گرچه بخاری او را تضعیف کرده ولی اکثر علما او را توثیق نموده اند. ابوالخطاب انصاری می گوید: «او بصری صدوق است». یحیی بن معین می گوید: «او صالح است، و علی بن مدینی و دیگران او را توثیق نموده اند» ^(۱۰۳) ابن حجر می گوید: خطیب در کتاب «المتفق و المفترق» گفته که او ثقه است. ^(۱۰۴)

اگر بخاری او را تضعیف کرده به جهت این است که او قدری بوده و با عقیده او موافق نبوده است، و لذا نمی توان به تضعیف او توجه نمود.

طبرانی در «المعجم الكبير» نقل کرده که سواد بن قارب رضی الله عنه قصیده خود را این گونه انشاد کرد:

وأشهد أن الله لا ربَّ غيره وأنتك مأمون على كلِّ غائب
وأنتك أدنى المسلمين وسيلة إلى الله يابن الأكرمين الأطائب
فمرنا بما يأتيك يا خير مرسل وإن كان فيما فيه شيب الذوائب
وكن لي شفيعاً يوم لا ذو شفاعاة بمغن فتيلاً عن سواد بن قارب ^(۱۰۵)

رفاعی در توجیه این شعر می گوید: «سواد بن قارب رسول خدا را مورد خطاب قرار داده و امیدوار است که حضرت نزد خداوند متعال شفیع او در روز قیامت باشد...» ^(۱۰۶)

ابن عباس روایت کرده: «لَمَّا فرغ أمير المؤمنين عليه السلام من تغسيل النبي صلى الله عليه وآله قال: ﴿بأبي أنت وأمي، أذكرنا عند ربك...﴾؛ ^(۱۰۷) «چون امیرالمؤمنین عليه السلام از غسل پیامبر صلى الله عليه وآله فارغ شد خطاب به پیامبر صلى الله عليه وآله عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو، ما را نزد پروردگارت یاد کن...».

نیز روایت شده: لَمَّا تَوَفَّى رسول الله صلى الله عليه وآله جاء أبوبكر من سلع ووقف على فوته وكشف عن وجهه وقبّله وقال: بأبي أنت وأمي طبت حياً وميتاً، واذكرنا عند ربك؛ ^(۱۰۸) «چون رسول خدا صلى الله عليه وآله از دنیا رحلت نمود ابوبکر از سلع آمد و چون از وفات حضرت مطلع شد، پارچه را از روی حضرت کنار زده و او را بوسید و گفت: پدر و مادرم به فدای تو، تو در حال حیات و ممات خود خوب بودی، ما را نزد پروردگارت یاد بنما.»

اگر در حال حیات درخواست شفاعت صحیح است، در حال ممات نیز صحیح می باشد؛ زیرا در جای خود حیات برزخی را اثبات نموده ایم.

وهابیان و درخواست شفاعت از شفیعیان

وهابیان اصل شفاعت را قبول دارند، ولی در پاره ای از احکام و ویژگی های آن دیدگاه هایی خاص دارند که موجب شده تا عقیده مسلمانان دیگر را در مورد شفاعت شرک آلود بدانند. مهم ترین مسئله مورد اختلاف درباره شفاعت، به درخواست شفاعت از شافعان بازمی گردد. درخواست شفاعت از شافعان - چه در حال حیات آن ها و چه پس از مرگ آنان - از نظر مسلمانان امری جایز و مشروع است، ولی به اعتقاد وهابیان امری نامشروع بلکه شرک آلود است. آنان شفاعت را تنها در صورتی صحیح می دانند که انسان مستقیماً از خداوند بخواهد که پیامبر صلى الله عليه وآله و دیگر کسانی که مأذون در شفاعت می باشند، در حق انسان شفاعت کنند.

ابن تیمیه می گوید: «اگر کسی بگوید: از پیامبر به جهت نزدیکی به خدا می خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است». (۱۰۹)

محمد بن عبدالوهاب می گوید: «طلب شفاعت تنها باید از خدا باشد نه شافعان؛ یعنی باید گفت: بار خدایا! محمد را در حق ما در روز قیامت شفیع گردان...». (۱۱۰)

دلایل وهابیان

توضیح

وهابیان برای اثبات مدّعی خود به ادله ای تمسک کرده اند:

دلیل اوّل

طلب شفاعت از شفیع به منزله خواندن غیر خدا است و این شرک در عبادت است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾؛ (۱۱۱) «با خدا هیچ کس را نخوانید.»

پاسخ

خواندن غیر خدا به طور مطلق نه حرام است و نه مستلزم شرک؛ زیرا اگر انجام عملی توسط فردی مجاز و مشروع باشد، درخواست انجام آن از وی نیز مجاز و مشروع خواهد بود؛ هر گاه شفاعت کردن برای پیامبر ﷺ و دیگر شفیعان در قیامت، حق و مشروع است. طلب شفاعت از آنان نیز چنین خواهد بود. حقیقت شفاعت، دعا کردنِ شفیع برای مستحق شفاعت و درخواست بخشش او از جانب خداوند است. بنابر این، همان گونه که انسان می تواند از هر فرد مسلمان و مؤمنی درخواست دعا کند - که این مطلب مورد قبول وهابیان است - طلب شفاعت از غیر خدا هم جایز خواهد بود. لیکن در طلب

شفاعت از دیگران، تنها از کسانی می توان طلب کرد که شایستگی شفاعت را دارند؛ مانند پیامبران، مؤمنان صالح و فرشتگان.

ترمذی از انس بن مالک نقل کرده که از پیامبر ﷺ خواست تا در قیامت او را شفاعت کند. ^(۱۱۲)

فرزندان یعقوب نیز از پدر خواستند تا برای آمرزش آنان استغفار نماید: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾؛ ^(۱۱۳) «برادران یوسف عرضه داشتند ای پدر! برای ما از خدا آمرزش طلب کن که [درباره یوسف خطا کرده ایم. «

و نیز خداوند به جهت عفو و آمرزش گناهان، مردم را دعوت می کند که از پیامبر ﷺ بخواهند تا برای آنان استغفار نماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾؛ ^(۱۱۴) «و هنگامی که به نفس خود ظلم کردند، نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت کرده که تو بر آنان استغفار کنی و در آن هنگام به طور حتم خدا را توبه پذیر مهربان خواهند یافت. «

اگر وهابیان طلب دعا از پیامبر ﷺ را پس از وفات او شرک می دانند، در هر دو حالت شرک خواهد بود. گذشته از این، مرگ پیامبر اکرم ﷺ مربوط به جسم اوست، اما روح او زنده است و شنیدن درخواست دعا و شفاعت و اجابت آن مربوط به روح است نه بدن. در بحث حیات برزخی به تفصیل به اثبات حیات روحانی پرداخته شده است.

دلیل دوم

به گواهی قرآن کریم، خداوند مشرکانِ عصر رسالت را به این دلیل که از غیر خدا طلب شفاعت می کردند، مشرک دانسته است: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾؛ ^(۱۱۵) «آنان به جای خدا،

چیزهایی را می پرستیدند که به آن ها هیچ سود و زیانی نمی رساند و می گویند که این بت ها شفیع ما نزد خدا هستند. »

پاسخ

در این که مشرکان عصر رسالت برای بت ها و معبودهای خود مقام شفاعت قائل بودند، تردیدی نیست، ولی آنچه در این آیه آمده این است که آنان هم بت ها را عبادت می کردند و هم برای آنان مقام شفاعت قائل بودند، و اعتقاد به شفاعت همراه با عبادت آن ها، سبب مذمت آنان شده است.

مشرکان همچنین حق شفاعت بی قید و شرطی برای موجوداتی قائل بودند که خداوند چنین مقامی را به آنان نداده بود. و این امور سبب مذمت و شرک آلود شدن اعتقاد و درخواست آنان شد. ولی اگر اعتقاد به مقام شفاعت، در حق کسی باشد که خداوند برای آن ها این حق را قرار داده و به کار گرفتن آن را نیز به اذن خدا بداند و این اعتقاد منجر به عبادت شفیع نشود، دلیلی بر حرمت آن نیست.

دلیل سوم

قرآن کریم شفاعت را حق ویژه خداوند دانسته است: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾؛ ^(۱۱۶) «بگو شفاعت تنها از آن خداوند است.» «بنابر این باید شفاعت را فقط از خداوند درخواست کرد.»

پاسخ

شفاعت از آن جهت که نوعی تأثیرگذاری در سرنوشت بشر است، از مظاهر و جلوه های ربوبی خداوند است و بدین جهت اولاً و بالذات به او اختصاص دارد، ولی این مطلب با اعتقاد به حق شفاعت برای پیامبران و صالحان منافات ندارد؛ زیرا شفاعت آنان به صورت مستقل نیست، بلکه مستند به اذن و مشیت

الهی است. و این مطلبی است که از قرآن کریم به روشنی به دست می آید؛ ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾؛ ^(۱۱۷) «کیست که در پیشگاه الهی به شفاعت برخیزد، مگر به فرمان او. « و یا آیه: ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾؛ ^(۱۱۸) «هیچ شفيعی جز به اجازه او نخواهد بود. «

دلیل چهارم

طلب شفاعت اگرچه دعا محسوب می شود، ولی خواستن آن از میت بی فایده است؛ زیرا او در عالم برزخ نمی شنود و حیاتی ندارد.

پاسخ

در بحث «حیات برزخی» به طور مبسوط، حیات در عالم برزخ را به اثبات رساندیم. و نیز به آیاتی که وهابیان با آن بر عدم شنیدن مردگان در عالم برزخ استدلال می کنند، پاسخ دادیم.

دلیل پنجم

طلب شفاعت از مرده شرک است.

ابن تیمیه می گوید: «از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری نما، و امثال این درخواست ها که تنها خداوند بر آن ها قادر است. « ^(۱۱۹)

پاسخ

در بحث حیات برزخی به طور تفصیل حیات اولیا در برزخ را به اثبات رسانده ایم.

بررسی دلایل منکران

۱ - شفاعت محرک معصیت است!

در نظر عده ای، اعتقاد به شفاعت موجب جرأت بر گناه در افراد شده و روح سرکشی را در گناه کاران و مجرمان زنده می کند؛ لذا اعتقاد به آن، با روح شریعت اسلامی و سایر شرایع سازگاری ندارد!

پاسخ

الف) اگر چنین باشد، «توبه» که بخشایش گناهان را در پی دارد نیز مایه تشویق به انجام دوباره گناه خواهد بود. در حالی که توبه یکی از باورهای اصیل اسلامی و مورد اتفاق مسلمانان است.

ب) وعده شفاعت در صورتی مستلزم تمرد و عصیان گری است که شامل همه مجرمان با تمام صفات و ویژگی ها شود و نسبت به تمام انواع عقاب و تمام اوقات آن جاری باشد... ولی اگر این امور مبهم و نامعین شد که وعده شفاعت در مورد چه گناهانی و کدام گناه کار و در چه وقتی از قیامت است، هیچ کس نمی داند که آیا مشمول شفاعت می شود یا خیر؟ و لذا موجب تشویق بر انجام معاصی نخواهد شد. (۱۲۰)

ج) با اندکی اندیشه در آیات قرآن و گفتار پیشوایان معصوم علیهم السلام روشن می شود که خداوند شرایط ویژه ای برای شفاعت قرار داده است. خداوند می فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾؛ (۱۲۱) «در آن روز [قیامت شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و به گفتار او راضی است.»

همچنین فرموده است: ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ﴾؛ ^(۱۲۲) «برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود.»

در روایتی از امام صادق ع آمده است: ﴿إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَنْ تَنَالَ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ﴾؛ ^(۱۲۳) «همانا شفاعت ما اهل بیت ع به کسی که نماز را سبک بشمارد، نخواهد رسید.»

روشن است که چنین شرایطی نه تنها سبب تشویق به انجام گناه نمی شود، بلکه انسان را برای دست یابی به طاعات به تلاش و می دارد تا از شفاعت پیامبران و اولیای الهی برخوردار می شود.

د) شفاعت نه تنها تشویق کننده گناه نیست، بلکه باعث امیدواری گناه کار به آینده خود می گردد و به این باور می رسد که می تواند سرنوشت خود را دگرگون سازد. کردار گذشته او سرنوشتی شوم و تغییرناپذیر برای وی پدید نیاورده است و می تواند با یاری اولیای الهی و تصمیم راسخ بر فرمانبرداری از خداوند، ضمن تغییر سرنوشت خود، آینده ای روشن را برای خود رقم بزند. بدین ترتیب، اعتقاد به شفاعت نه تنها مایه گستاخی نیست، بلکه باعث می شود گروهی به این امید که راه بازگشت به سوی خداوند برای آنان باز است، به یاری اولیای خدا، آمرزش را بجویند، و با کنار نهادن سرکشی، به سوی حق بازگردند.

۲ - شفاعت واسطه گری است!

طبق نظر برخی شفاعت، نوعی پارتی بازی و واسطه گری است که موجب ضایع شدن حق عده ای، و سبب لوٹ شدن قانون است.

پاسخ

شفاعت، کمک اولیای الهی به افرادی است که در عین گنه کار بودن، پیوند ایمانی و معنوی خویش را با خداوند و اولیای الهی نگسسته اند. شفاعت واقعی برای کسانی است که نیروی جهش به سوی کمال و پاکی در روح و روان آنان باشد. و نورانیت شافعان، وجود تاریک کسانی را که از هیچ گونه ویژگی مثبتی برخوردار نیستند، روشن نخواهد کرد.

بنابر این، شفاعت های رایج میان مردم (پارتی بازی) با شفاعت در منطق اسلام، تفاوت های زیاد دارد؛ از آن جمله:

۱ - در واسطه گری های دنیوی، فرد گنه کار، شفیع را برمی انگیزاند تا با سرپرست فلان بخش تماس بگیرد و به دلیل نفوذی که در دستگاه او دارد، وی را وادار کند از تقصیر گنه کار درگذرد و از اجرای قانون در حق او چشم پیوشد. در شفاعت اسلامی، کار دست خدا است و اوست که شفیع را برمی انگیزاند. خداوند به دلیل کمال و جایگاه شفیع، به او حق شفاعت می بخشد و رحمت و بخشایش خود را از گذرگاه وی، شامل حال بندگان می سازد.

۲ - در شفاعت، شفیع از مقام ربوبی تأثیر می پذیرد، ولی در واسطه گری های باطل، قدرت برتر سخنان شفیع است و اوست که به خواسته های خلاف کار، تن در می دهد. به دیگر سخن، در شفاعت های عرفی و دنیوی، شفاعت کننده، مولا و حاکم را برخلاف اراده، به انجام کاری وادار می کند، ولی در شفاعت الهی، در علم و اراده خداوند هیچ گونه دگرگونی پدید نمی آید، بلکه تنها مراد و خواسته دگرگون می شود....^(۱۲۴)

۳ - جوهر اصلی شفاعت های دنیوی، تبعیض در قانون است. بدین ترتیب که نفوذ شفیع بر اراده قانون گذار یا مجریان قانون چیره می شود و قدرت قانون

تنها در برخورد با ناتوانان، نمود می یابد. این در حالی است که در شفاعت اخروی، هیچ کس قدرت خود را بر خدا تحمیل نمی کند و نمی تواند از اجرای قانون، جلوگیری کند. در حقیقت شفاعت، رحمت گسترده و بخشایش بی پایان خدای مهربان است که به وسیله آن، کسانی را که شایسته اند، پاک می کند. به همین دلیل گروهی که از شفاعت محروم شده اند، سزاوار برخورداری از بخشایش و رحمت گسترده الهی نیستند. وگرنه در قانون خدا تبعیض وجود ندارد.

۴ - شفاعت شونده باید دارای شرایطی باشد؛ از آن جمله:

(الف) خدا از او راضی باشد و او هم نسبت به خدا بیمناک باشد ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ (۱۲۵)

(ب) نزد خدا، پیمانی داشته باشد؛ مثلاً به خدا ایمان داشته باشد، به یگانگی او اقرار کند، نبوت و ولایت را تصدیق کند و دارای کردار شایسته باشد: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ (۱۲۶)

(ج) ستمکار نباشد: ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ﴾ (۱۲۷)

(د) نماز را سبک نشمارد. امام صادق علیه السلام فرمود: ﴿إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مَسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ﴾ (۱۲۸)

آثار شفاعت

توضیح

ماهیت شفاعت، نه تشویق به گناه است و نه چراغ سبز برای گناه کار. همچنین عامل عقب افتادگی و یا واسطه گری نیست، بلکه مسئله مهم تربیتی است که بی آمدهای سازنده ای دارد. که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ - امید آفرینی

غالباً چیرگی هوای نفس بر انسان، سبب ارتکاب گناهان بزرگی می شود و به دنبال آن روح یأس حاکم می شود و این ناامیدی، ایشان را به آلودگی بیشتر در گناهان می کشاند. در مقابل، امید به شفاعتِ اولیای الهی به عنوان یک عامل بازدارنده به افراد نوید می دهد که اگر خود را اصلاح کنند، ممکن است گذشته آن ها از طریق شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد.

۲ - برقراری پیوند معنوی با اولیای الهی

مسئله کسی که امید به شفاعت دارد، می کوشد به نوعی این رابطه را برقرار سازد و کاری که موجب رضای آن ها است، انجام دهد و پیوندهای محبت و دوستی را نگسلد.

۳ - تلاش برای به دست آوردن شرایط شفاعت

امیدواران شفاعت باید در اعمال گذشته خویش تجدید نظر کنند و نسبت به آینده تصمیمات بهتری بگیرند؛ زیرا شفاعت بدون زمینه مناسب انجام نمی گیرد. حاصل آن که، شفاعت نوعی تفضّل است که از یک سو به خاطر زمینه های مناسب «شفاعت شونده» و از سوی دیگر به خاطر آبرو و احترام و اعمال صالح «شفاعت کننده» است.

۳ - چه نیازی به شفیع داریم؟

گاهی سؤال می شود که چرا خداوند به طور مستقیم، گناهان بندگان را نمی بخشد و چه نیازی به وجود واسطه و شفیع است؟

پاسخ

۱ - خداوند متعال، جهان آفرینش را به بهترین وجه آفریده است: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾؛ ^(۱۲۹) «آن خدایی که هر چیز را به بهترین صورت آفریده است.»

جهان بر اساس نظام علت و معلولی و اسباب و مسببات، برای هدایت و رشد و تکامل انسان ها آفریده شده است و نیازمندی های طبیعی بشر به وسیله عوامل و اسباب عادی، برآورده می گردد.

فیوضات معنوی خداوند؛ همانند هدایت، مغفرت و آمرزش نیز بر اساس نظامی خاص بر انسان ها نازل می شود، و اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که این امور به وسیله اسباب و علت های معین به انسان ها برسد. بنابراین، همان گونه که در عالم ماده نمی توان پرسید: چرا خداوند متعال زمین را به وسیله خورشید نورانی کرده و خود بی واسطه به چنین کاری دست نزده است، در عالم معنا نیز نمی توان گفت: چرا خداوند به واسطه اولیای الهی، مغفرت خویش را شامل حال بندگان نموده است؟

شهید مطهری رحمه الله می فرماید: «فعل خدا، دارای نظام است. اگر کسی بخواهد به نظام آفرینش، اعتنا نداشته باشد، گمراه است. به همین جهت است که خدای متعال، گناه کاران را ارشاد فرموده است که در خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بروند و علاوه بر این که خود طلب مغفرت کنند، از آن بزرگوار بخواهند که برای ایشان، طلب مغفرت کند. قرآن کریم می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾: (۱۳۰) «و اگر ایشان هنگامی که [با ارتکاب گناه به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب مغفرت می کرد، خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند. « (۱۳۱)

۲ - حکمت دیگر «شفاعت» این است که مشیت الهی این است که با اعطای منزلت شفاعت به پیامبران و اولیای الهی، آنان را تکریم کند. پذیرش دعا و درخواست اولیا، نوعی تکریم و احترام به آنان است. اولیای خدا، نیکوکاران،

فرشتگان آسمان ها، و حاملان عرش که همه روزگار را به فرمانبرداری خدا گذرانده و از مدار عبودیت الهی، گام بیرون ننهاده اند، شایسته تکریم هستند و چه احترامی بالاتر و برتر از این که دعای آنان درباره بندگان شایسته رحمت و مغفرت الهی، مستجاب شود.

۴ - شفاعت عامل دگرگونی در علم و اراده الهی

رشید رضا می گوید: «حکم پروردگار عین عدل است و بر اساس مصلحت الهی شکل گرفته است. از طرفی، شفاعت در عرف مردم به این معناست که شفیع و واسطه، مانع اجرای حکم واقعی در مورد متخلف و مجرم می شود. اگر حکم دوم که در سایه شفاعت واسطه به دست آمده، مطابق عدل است و حکم نخست مخالف آن، پس دو حالت پیش می آید:

۱ - باید خدا را غیر عادل دانست، که قطعاً باطل است.

۲ - بگوییم خداوند عادل است، ولی علم و آگاهی اش نارسا بوده است، که اینک از رهگذر یادآور شدن شفیع، تغییر پیدا کرده است. در نتیجه حکم جدید عادلانه است. این فرض نیز باطل است؛ زیرا علم خدا عین ذات اوست و تغییر و دگرگونی در او راه ندارد.

فرض می کنیم حکم نخست، عین عدل بوده است و حکم دوم بر خلاف آن و خداوند تنها به دلیل علاقه به شفیع، حاضر شده است عدل را زیر پا نهد و حکم جدید صادر کند. این فرض نیز با عدالت الهی ناسازگار است. پس پذیرش شفاعت با چالش های فراوان رو به روست و استدلال عقلی، مخالف آن است.»

(۱۳۲)

پاسخ

این اشکال از آنجا پدید می آید که نویسنده میان تغییر در علم و اراده الهی و دگرگونی و تحول در موضوع و معلوم و مراد را در هم آمیخته است. باید دانست آنچه دگرگون شده، وضعیت مجرم و گنه کار است؛ یعنی به گونه ای شده که سزاوار رحمت الهی گشته است؛ در حالی که پیش تر چنین نبود. پس در علم و اراده خداوند، هیچ گونه دگرگونی پدید نیامده است. بنابر این، دو اراده وجود دارد و خداوند می داند که این شخص دگرگون خواهد شد و در پرتو اراده دوم پروردگار قرار خواهد گرفت. پس علم و اراده الهی دگرگون نشده است، بلکه دو اراده گوناگون نسبت به دو موضوع متفاوت وجود دارد که هیچ یک ناقض دیگری نیست، بلکه هر دو عین عدل الهی است. بدین ترتیب، علم و اراده خدا دگرگون نمی شود، بلکه علم و اراده جدیدی به موضوع نوینی تعلق می گیرد. مثلاً می دانیم هنگام شب، تاریکی همه جا را فرا می گیرد و با توجه به این علم، اراده می کنیم تا از وسایل الکتریکی، مانند چراغ استفاده کنیم. سپس با طلوع آفتاب، چراغ را خاموش می کنیم. در این مثال، دو علم داریم؛ شب نور ندارد و روز نور دارد. ما نیز بر اساس این دو علم، دو اراده و دو کار کرده ایم. شب هنگام چراغ را روشن و در روز، آن را خاموش می کنیم. در این مثال، علم و اراده دوم با علم و اراده نخست در تعارض نیست، بلکه با توجه به تفاوت موضوع، متناسب با آن شکل گرفته است.

درباره شفاعت نیز می گوییم: خداوند از ازل می دانست که فلان انسان، حالت های گوناگونی خواهد داشت و بر اساس آن شرایط، اراده ویژه ای درباره او شکل می گیرد. از این رو، بر اساس تعدد حالت ها و تغییر موضوع، اراده های متفاوتی نیز تعلق گرفته است. پس در علم الهی و اراده او، خطا و تغییری

پدید نیامده است، بلکه هر علمی نسبت به موضوع خود درست است و هر اراده نسبت به موضوع خود، حکیمانه و بر اساس مصلحت است.

۵ - لزوم یکی از دو محدود

برخی می گویند: «بعد از آن که خداوند متعال در قرآن مجید برای گنهکاران و بزه کاران کیفرهای سنگین معین کرده است، برداشتن کیفر آنان از عدالت خدا به شمار می رود یا از ظلم او؟ اگر از عدالت او است، پس اصل وضع آن از ابتدا ظلم بوده که شایسته ساحت خداوند نیست، و اگر برداشتن کیفر، ظلم است پس درخواست پیامبران یا هر شفیع دیگری در خواستی ظالمانه است و چنین درخواستی شایسته ساحت پیامبران نیست.»

پاسخ

اولاً: اشکال کننده در مورد اوامر امتحانی پروردگار چه پاسخی دارد؟ آیا برداشتن حکم امتحانی خداوند همچون منع از کشته شدن اسماعیل در مرحله دوم و اثبات کشته شدن او در مرحله اول به دست حضرت ابراهیم علیه السلام آیا هر دو عدالت است یا یکی عدالت و دیگری ظلم است؟ لابد هر دو عدالت است و حکمت آن، بیرون آوردن نیت های درونی مکلف و شکوفاسازی استعداد های او است. در مورد شفاعت نیز خواهیم گفت: ممکن است خداوند مقدر کرده باشد همه افراد با ایمان را نجات دهد. ولی در ظاهر احکامی را مقرر کرده و بر مخالفت از آن ها کیفرهایی را معین نموده تا کافران به وسیله کفر خود هلاک، و مؤمنان به واسطه پیروی و اطاعت به درجه بالا ترفیع پیدا کنند و گنهکاران به واسطه شفاعت بر کشتی نجات سوار و از پاره ای عقاب ها رهایی یابند.

ثانیاً: شفاعت از قبیل نقض و شکستن حکم اول و نیز از باب شکستن مجازات و عقوبت نیست، بلکه جنبه حکومت و سیطره را دارد؛ یعنی نافرمانی

کننده را از شمول مجازات بیرون می آورد و مشمول رحمت و احسان و عفو و فضل و کرم خود می سازد که در این امر قهراً به شفیع نیز احترام گذاشته شده است.

۶ - تغییرناپذیری سنت های الهی

گفته شده: سنت و قانون الهی بر پایه محکم استوار است و هیچ گاه در معرض اختلاف و تخلف قرار نمی گیرد. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾؛ ^(۱۳۳) «هرگز برای سنت خدا بدل نخواهی یافت و هرگز برای سنت او دگرگونی نخواهی یافت.»
افزون بر این با حکمت خدا هم همخوانی ندارد.

پاسخ

صراط خدا مستقیم و سنت او تخلف ناپذیر است، ولی سنت خدا بر پایه یک صفت از اوصاف او استوار نشده و خداوند دارای یک سنت مشخص نیست، بلکه سنت های فراوانی دارد که هر کدام در مورد خود کامل، تام، جامع و فراگیر است. بنابر این، سنت الهی فقط بر یک صفت استوار نیست تا هیچ حکمی از موردش، و هیچ جزا و پاداشی از محلش تخلف نکند، بلکه رحمت گسترده و عفو و مغفرت او با شرایط ویژه شامل حال گنهکاران می شود؛ چنان که حق تعالی در جای خود و با شرایط خاص، منتقم و قهار است؛ یعنی در بررسی جامع باید هر صفت از صفات الهی را با توجه به سایر صفات وی ملاحظه و ارزیابی کرد.

در نتیجه، اگر شفاعتی واقع می شود و عذاب را از کسی برمی دارد، هیچ اختلاف و اختلالی در سنت و روش کلی و جامع او پدید نمی آید.

استغاثه به ارواح اولیا

اشاره

مسلمانان به طور اتفاق استغاثه و کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی را جایز دانسته، بلکه آن را راجح و در راستای توحید می دانند؛ زیرا اگر از اولیای الهی؛ یعنی پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام طلب کمک کرده و از آن ها مدد می جویند به این خاطر نیست که آنان را مستقل در تأثیر دانسته و از آن ها حاجت و کمک می خواهد، بلکه از آن جهت است که اولیای الهی مقرب درگاه خداوند و مظهر صفات جمال، کمال، اسمای الهی، قدرت، علم و مانند آن شده اند و به اذن و اراده و مشیت الهی در این عالم تصرف دارند: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾. اما وهابیان برخلاف اجماع مسلمین، این مسئله را شدیداً تحریم کرده، بلکه آن را بزرگ تر از شرک جاهلیت می دانند. لذا جا دارد که این مسئله را مورد بحث قرار دهیم:

فتوهای وهابیان

۱ - ابن تیمیه - مؤسس عقاید وهابیان - می گوید: «از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری کن و امثال این درخواست ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد». (۱۳۴)

در جایی دیگر این درخواست را شرک صریح دانسته و می گوید: «کسی که این گونه بگوید، باید توبه کند، اگر توبه نکرد کشتنش واجب می گردد». (۱۳۵)

۲ - محمد بن عبدالوهاب می گوید: «صدا زدن غیر خدا و کمک گرفتن از غیر او موجب ارتداد از دین و داخل شدن در زمره مشرکین و عبادت کنندگان

بت هاست و حکم آن این است که مال و خونس حلال می گردد، مگر توبه کند». (۱۳۶)

۳ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «هر کسی از مردم در هر جای کره زمین بگوید: ای رسول خدا، ای نبی خدا، ای محمد! کمک کن مرا، دریاب مرا، یاری کن مرا، شفا ده مریضان

مسلمین را، هدایت کن گم شده مسلمین را و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است». (۱۳۷)

در جایی دیگر می گوید: «شکّی نیست که استغاثه کنندگان به پیامبر ﷺ، اولیا، انبیا، ملائکه یا جن، این عمل را به این اعتقاد انجام می دهند که آنان دعایشان را شنیده و از احوالشان اطلاع دارند و حاجتشان را برآورده خواهند کرد، این امور انواعی از شرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی داند. و نیز اموات؛ چه انبیا و چه غیر انبیا اعمال و تصرفاتشان در عالم دنیا با مرگ منقطع گردیده است». (۱۳۸)

همچنین می گوید: «و اما صدا زدن میت و استغاثه به او و طلب مدد از او، همه از انواع شرک اکبر و از عمل عبادت کنندگان بت ها در عهد پیامبر ﷺ است». (۱۳۹)

انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

کمک گرفتن از غیر، انواع و اقسامی دارد که در ذیل به هر یک از آن ها با حکمشان اشاره می کنیم:

۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات

توضیح

این خود به چند نوع تقسیم می شود:

الف) استعانت در مسائل عادی

کمک گرفتن در کارهای عادی که اسباب طبیعی دارد، زیربنای اساسی اجتماع انسانی و تمدن بشری است؛ زیرا حیات بشر بر اساس تعاون و کمک به یکدیگر است. این مطلب از هیچ جهت و نزد هیچ کس قابل انکار نیست. و لذا خداوند متعال از قول ذی القرنین می فرماید: ﴿فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَلْجَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾؛ ^(۱۴۰) «پس شما با قوت بازو به من کمک کنید تا سدّی محکم بسازم تا به کلی مانع از دست برد به شما شود.»

ب) کمک گرفتن از ولی خدا در امور غیر عادی

یکی دیگر از موارد استعانت از زنده، کمک گرفتن از او در امور غیر عادی؛ مثل شفای مریض از راه غیر طبیعی و مانند آن است، در صورتی که قدرت اعجاز داشته باشد. این مورد نیز شکی در جوازش نیست، چون در واقع اعتقاد داشتن به قدرت اولیای الهی و معجزات آن هاست، لکن با اعتقاد به این که همه امور به دست خداست و تا خداوند نخواهد و اراده نکند، کاری انجام نمی گیرد. و منافاتی با توحید در خالقیت و ربوبیت ندارد.

حضرت سلیمان از حاضران طلب کرد تا تخت بلقیس را از یمن در یک لحظه به اردن - که محل حکومتش بود - بیاورند: ﴿أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾؛ ^(۱۴۱) «کدام یک تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شود خواهید آورد؟»

هدف حضرت سلیمان عليه السلام این بود که تخت بلقیس به صورت غیرطبیعی نزد او حاضر شود، آن گاه می فرماید: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ...﴾. ^(۱۴۲) «و آن کس که به

اندکی از علم کتاب الهی دانا بود گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی، تخت را بدین جا می آورم، چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد...».

خداوند متعال اعمال خارق عادت را به حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده و می فرماید: ﴿وَتُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي﴾؛ ^(۱۴۳) «و آن گاه که کور مادرزاد و پیس را به امر من شفادادی و مردگان را به امر من [از قبر] بیرون آوردی.»

اگر کار خارق العاده از شخص سر می زند، درخواست آن کار از آن شخص نیز اشکالی ندارد.

فرق بین افعال غیرعادی از خداوند و انسان این است که خداوند تنها فاعل و قادری است که در کارهایش وابسته به کسی نیست و خود مستقل در عمل است، به خلاف دیگران که متکی به او هستند.

ج) استعانت به دعای غیر

یکی دیگر از انواع استعانت، کمک گرفتن از دیگران به صورت دعا کردن است؛ یعنی التماس دعا گفتن. این مورد نیز اشکالی ندارد و قرآن نیز در موارد بسیاری به آن اشاره کرده است؛ مثلاً کمک نگرفتن از دعای دیگران را از صفات منافقین شمرده و می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾؛ ^(۱۴۴) «و هر گاه به آنان گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش طلبد، سرپیچی می کنند و می بینی که با تکبر و نخوت روی می گردانند.»

در جایی دیگر کمک گرفتن از دعای مؤمنین را حاجتی فطری می داند و درباره برادران یوسف می فرماید: ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛ ^(۱۴۵) «برادران یوسف عرضه

داشتند: ای پدر! بر تقصیرات ما از خدا آمرزش بخواه که درباره یوسف خطا کرده ایم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می طلبم که او بسیار آمرزنده مهربان است. »

درباره استغفار مؤمنین هم می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾؛ ^(۱۴۶) «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمدند و دائم به دعا به درگاه خدا عرض می کنند: پروردگارا! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان، از ما پیشی گرفتند ببخش. »

این مورد را ابن تیمیه قبول کرده و می گوید: «از پیامبر ﷺ به نقل صحیح رسیده که فرمود: هر گاه کسی از نهاد دل برای برادر دینی اش دعا کند؛ به طور حتم خداوند ملکی را موکل می کند تا هنگام دعا به او بگوید: برای تو مثل آن چیزی است که برای او خواستی». ^(۱۴۷)

۲ - کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی بعد از مرگ

مسئله استعانت از ارواح اولیا و استغاثه به آنان بعد از وفاتشان، از مهم ترین مسائل باب استعانت از غیر است؛ خواه به صورت دعا باشد یا طلب اعجاز. این نوع استعانت را وهابیان از اقسام شرک دانسته و شدیداً با آن مقابله می کنند.

ادله جواز یا رجحان استعانت از اولیا (استغاثه)

با مراجعه به روایات پی می بریم که کمک گرفتن از اولیای الهی (استعانت) و استغاثه به آنان نه تنها اشکالی ندارد، بلکه رجحان نیز دارد؛ زیرا سیره و سنت بزرگان دین این گونه بوده است که هنگام شداید به ولی از اولیای الهی پناه می بردند. اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ - بخاری به سند صحیح از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمود: ﴿إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعِرْقَ نِصْفَ الْأَذْنِ، فَبَيْنَاهُمْ كَذَلِكَ اسْتَعَاثُوا

بآدم، ثم بموسى، ثم بمحمد فيشفع ليقضى بين الخلق... ﴿١٤٨﴾؛ «همانا خورشید در روز قیامت چنان به مردم نزدیک می شود که از شدت گرما، عرق تا نصف گوش مردم را خواهد گرفت، در این هنگام مردم به حضرت آدم و سپس به حضرت موسی و در آخر به حضرت محمد پناه می برند، پس شفاعت می کند تا بین خلائق حکم شود.»

از این حدیث استفاده می شود که در کارهایی که با قدرت خداوند انجام می گیرد؛ می توان به دیگران متوسل شد، لکن با این اعتقاد که همه امور به اذن و مشیت الهی صورت می پذیرد.

۲ - طبرانی و ابویعلی در مسند خود و ابن السنی در «عمل الیوم و اللیلة» به سند صحیح از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: ﴿إِذَا انْفَلَتت دَابَّةٌ أَحَدِكُمْ بِأَرْضِ فَلَاةٍ فَلْيُنَادِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ! أَحْبِسُوا عَلَيَّ، يَا عِبَادَ اللَّهِ! أَحْبِسُوا عَلَيَّ، فَإِنَّ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ حَاضِرًا سَيَحْبِسُهُ عَلَيْكُمْ﴾؛ ﴿١٤٩﴾ «هر گاه حیوان یکی از شما در بیابان گم شد این گونه صدا زنید: ای بندگان خدا! نگه دارید بر من، ای بندگان خدا نگه دارید بر من؛ زیرا خداوند در روی زمین کسانی را دارد که آن حیوان را برای شما حفظ کنند.»

طبرانی بعد از نقل حدیث می گوید: این مطلب از مجربات است.

شبهه این حدیث را بزار از ابن عباس نقل کرده که فرمود: «همانا خداوند در روی زمین غیر از حافظان، ملائکه ای دارد که هر چه از برگ درختان می ریزد می نویسند، لذا اگر کسی در بیابان گرفتار شد، بگوید: ای بندگان خدا! مرا یاری کنید.» ﴿١٥٠﴾

ابن حجر عسقلانی در «امالی الأذکار» بعد از نقل این حدیث، آن را حسن دانسته، و حافظ هیتمی نیز تمام رجال آن را تقه می داند.

۳ - ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» می گوید: ابن ابی شیبہ به سند صحیح از مالک دینار - خزینه دار عمر - چنین نقل می کند: «أصاب الناس قحط فی زمن عمر، فجاء رجل إلى قبر النبی ﷺ فقال: یا رسول الله! إستسق لأمتک فإنهم قد هلکوا...»؛^(۱۵۱) «در زمان عمر قحطی بر مردم عارض شد، شخصی کنار قبر رسول خدا ﷺ آمد و به او استغاثه نمود و عرض کرد: ای رسول خدا! برای امتت باران بخواه؛ زیرا آنان هلاک شدند.»

از آنجا که این درخواست بدون شک در منظر صحابه بوده و کسی او را منع نکرده، خود دلیل بر جواز و رجحان استغاثه به ارواح اولیای الهی است.

۴ - دارمی در سنن خود به سند صحیح از ابوالجوزاء اوس بن عبداللّه نقل می کند که گفت: «قحط أهل المدينة قحطاً شديداً فشکوا إلى عائشة، فقالت: أنظروا قبر النبی ﷺ فاجعلوا منه کواً إلى السماء حتى لا یبقی بینہ و بین السماء سقفاً. قال: ففعلوا فمطرنا مطراً حتى نبت العشب و سمنت الإبل حتى تفتقت من الشحم، فسمی عام الفتح»؛^(۱۵۲) «قحطی شدیدی بر مدینه عارض شد، مردم از وضع موجود نزد عایشه شکایت آوردند. عایشه دستور داد تا به سراغ قبر پیامبر ﷺ رفته و از آن، دریچه ای به سوی آسمان باز کنند تا سقفی بین قبر و آسمان مانع نباشد. آنان نیز چنین کردند. راوی می گوید: بعد از این عمل آن قدر باران آمد که سبزی ها رشد نموده و شتران چاق شدند...»

۵ - اجماع مسلمین بعد از وفات پیامبر ﷺ تا این زمان بر استغاثه و استمداد از ارواح اولیای الهی بوده است و این اجماع از جایگاه خاصی نزد اهل سنت برخوردار است.

۶ - بیهقی در کتاب «الشعب» و ابن عساکر از طریق عبداللّه بن احمد بن حنبل و نیز عبداللّه بن احمد در کتاب «المسائل»^(۱۵۳) به سند صحیح - که البانی

(۱۵۴) نیز به صحت آن اعتراف کرده - نقل می کند: از پدرم شنیدم که می گفت: «من پنج بار حج گزاردم که دو بار آن سواره و سه بار آن پیاده بود، یا دو بار آن پیاده و سه بار آن سواره بود. در یکی از سفرها راه را گم کردم. در حالی که پیاده بودم، شروع به گفتن این جمله نمودم: «یا عباد الله دلّونا علی الطریق؛ ای بندگان خدا ما را به مسیر سفر راهنمایی کنید. « همین طور که این جمله را تکرار می کردم، ناگهان خود را در مسیر یافتیم.

۷ - قسطلانی در «المواهب اللدنیة» از کتب سیره نبوی نقل می کند که ابوبکر در روز وفات پیامبر ﷺ بر آن حضرت وارد شد؛ در حالی که ملافه ای بر روی پیامبر ﷺ انداخته بودند، آن را کنار زده و صورت حضرت را بوسید و عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو ای رسول خدا. تو در زمان حیات و مماتت پاک بودی! از ما نزد پروردگارت یاد فرما. (۱۵۵)

۸ - در تاریخ ثبت است که صحابه شعارشان هنگام جنگ با مرتدین (از اهل یمامه و تابعین مسیلمه کذاب) این بود: یا محمداه، یا محمداه. (۱۵۶)

۹ - همچنین نقل شده است که عقبه بن عامر کسی بود که خبر فتح دمشق را برای عمر به مدینه آورد. هنگام آمدن به مدینه هفت روز در راه بود، ولی در بازگشت از مدینه به دمشق دو روز و نصفی بیشتر طول نکشید و این به برکت دعا و استغاثه ای بود که در کنار قبر پیامبر ﷺ انجام داد، لذا خداوند متعال مسافت او را کوتاه کرد. (۱۵۷)

۱۰ - سمهودی به سند خود از امام علی عَلِيٍّ چنین نقل می کند: عربی بادیه نشین بعد از سه روز از دفن رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد، خود را بر روی قبر پیامبر انداخت و خاک قبر را بر سر خود ریخت و عرض کرد: ای پیامبر! این آیه را تلاوت کردی و ما هم شنیدیم: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ

فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿١٥٨﴾ من نیز به نزد تو آمده ام تا استغفار نمایم. (۱۵۸)

۱۱ - ابوبکر مقری می گوید: «من و طبرانی و ابوالشیخ در حرم رسول خدا ﷺ بودیم؛ در حالی که گرسنگی شدید بر ما عارض شده بود، آن روز را به پایان رساندیم، وقت عشا کنار قبر رسول خدا ﷺ آمدیم و عرض کردیم: ای رسول خدا! ما گرسنه ایم... در این هنگام ملاحظه نمودیم که کسی درب را می کوبد، باز نمودیم دیدیم که شخصی علوی با دو نفر غلام با زنبیلی از غذا کنار درب ایستاده اند، علوی آن ها را به ما هدیه نمود. پس از صرف غذا به ما گفت: آیا به رسول خدا شکایت بردید؟ الآن رسول خدا را در عالم رؤیا دیدم، به من فرمود تا مقداری از غذا نزد شما آورم». (۱۵۹)

بررسی شبهات

اشاره

وهابیان بر مدّعی خود - حرمت استعانت از اولیای الهی و شرک بودن استغاثه به آنان - به ادله ای واهی تمسک کرده اند که در ذیل به نقد و بررسی آن ها می پردازیم:

شبهه اول

کسی که به اولیای الهی استغاثه می کند معتقد به علم غیب آن هاست؛ در حالی که علم غیب مخصوص خداوند است.

پاسخ

علم غیب نه تنها برای اولیای الهی - اعمّ از رسول و امام - امکان دارد، بلکه ضرورت هم دارد. ما در بحث مستقلی در کتاب شیعه شناسی و پاسخ به شبهات

به این موضوع پرداخته ایم. همچنین حیات برزخی اموات و ارتباط آن ها با دنیا؛ مخصوصاً اولیای الهی به اثبات رسیده است.

حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» به سند صحیح از انس بن مالک نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: ﴿الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون﴾؛^(۱۶۰) «انبیاء در قبورشان زنده اند و نماز به جای می آورند.»

و نیز پیامبر ﷺ فرمود: ﴿علمی بعد مماتی کعلمی فی حیاتی﴾؛^(۱۶۱) «علم من بعد از وفاتم، همانند علم من در زمان حیات من است.»

دارمی به سند خود از سعید بن عبدالعزیز نقل می کند که او وقت نماز را با هممه ای که از داخل قبر پیامبر ﷺ می شنید، می شناخت.^(۱۶۲)

شبهه دوم

ترمذی از ابن عباس نقل کرده که گفته است: «إذا سألت فاسأل الله وإذا استعنت فاستعن بالله»؛^(۱۶۳) «هرگاه چیزی خواستی از خدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا طلب نما.»

پاسخ

حدیث به این نکته اشاره دارد که انسان از هر کس کمک می خواهد باید به این اعتقاد باشد که همه امور به دست خدا و به اراده و مشیت اوست، اگر کسی نیز کاری انجام می دهد، به لطف و عنایت و خواست اوست. لذا در آخر حدیث می خوانیم: «بدان که همه مردم اگر اجتماع کنند تا به تو نفعی برسانند هرگز نمی توانند، مگر این که خداوند بر تو مقدر کرده باشد. و همچنین اگر همه مردم اجتماع کنند تا بر تو ضرری برسانند هرگز نمی توانند، مگر آن که خداوند بخواهد.»

شبهه سوم

برخی از وهابیان برای حرمت استغاثه، به حدیث عبادة بن صامت از رسول خدا ﷺ تمسک کرده اند که آن حضرت فرمود: ﴿إِنَّهُ لَا يَسْتَعَاثُ بِى وَإِنَّمَا يَسْتَعَاثُ بِاللَّهِ تَعَالَى﴾؛ ^(۱۶۴) «هرگز به من استغاثه نمی شود، بلکه تنها باید به خدای متعال استغاثه نمود.»

پاسخ

این حدیث از حیث سند ضعیف است؛ زیرا ابن حجر هیثمی مکرراً ابن لهیعه را تضعیف نموده است؛ خصوصاً این که با احادیث صحیح دیگر که در جواز، بلکه استحباب استغاثه صراحت دارند، منافات دارد.

شبهه چهارم

خداوند متعال مردم را از خواندن و صدا زدن غیر خودش نهی کرده و فرموده: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾؛ ^(۱۶۵) «و مساجد مخصوص خداست، پس نباید با خدا احدی غیر از او را پرستش کنید.»

و نیز می فرماید:

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ﴾. ^(۱۶۶)

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴾. ^(۱۶۷)

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالِكُمْ﴾. ^(۱۶۸)

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾. ^(۱۶۹)

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾. ^(۱۷۰)

﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ﴾. ^(۱۷۱)

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾. ^(۱۷۲)

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ

داخِرِينَ﴾. (۱۷۲)

پاسخ

مقصود از دعا در مجموع این آیات مطلق دعا و خواستن نیست؛ بلکه دعا و ندای خاصی است که با قصد آن معنا، مرادف با معنای عبادت می شود و آن معنای الوهیت و یا ربوبیت است. به علاوه این که مجموع این آیات مربوط به بت پرستانی است که گمان می کردند بت هایشان (یا آن موجوداتی که این بت ها رمز آن هاست) برخی از شئون تدبیر را مالکند. لذا برای آن ها استقلال در فعل و تصرف قائل بودند. پر واضح است که هر نوع تواضع برای کسی و درخواست از کسی غیر از خداوند، با این اعتقاد عبادت او محسوب شده و شرک است. این قید به خوبی از برخی آیات دیگر استفاده می شود؛ از جمله:

﴿فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾؛ (۱۷۴) «و غیر از

خدا همه خدایان باطلی را که می پرستیدند، هیچ رفع هلاکت از آنان نمود.»

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ﴾؛ (۱۷۵) «و غیر خدای یکتا که به

خدایی می خوانند، و کسی مالک و قادر بر شفاعت نیست.»

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾؛ (۱۷۶) «و به غیر او معبودانی

را که به خدایی می خوانید در جهان مالک پوست هسته خرما می نیستند.»

﴿فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾؛ (۱۷۷) «پس نمی توانند دفع

ضرر و تغییر حالی از شما کنند.»

بنابراین، علت مذمت مشرکین از طرف خداوند این بوده که آنان معتقد به

تدبیر و تصرف بتان به نحو استقلال و بدون اذن و مشیت خداوند بوده اند.

حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «معنای آیه ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ این است که غیر خدا را عبادت نکنید و در کنار او این بت ها را نپرستید؛ بت هایی که ﴿اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً﴾ با آن که خداوند می فرماید: ﴿أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾. همچنین معنای آیه ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ * وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ﴾^(۱۷۸) این است: غیر از خدا کسانی که عبادت می کنید مالک هیچ چیز بر شما نیستند؛ اگر چه لفافه هسته خرما باشد...»^(۱۷۹)

شبهه پنجم

برخی می گویند: خلق و تأثیر، تنها مختص به خداوند است بدون این که برای کسی در آن تأثیری باشد، و لذا اعتقاد به این که انبیا و ائمه و اولیا قدرت نفسی و قوت تأثیر دارند به حیثی که می توان به آنان در حوایج پناه برد و استغاثه کرد، نوعی از انواع شرک به حساب می آید.

بن باز می گوید: «اما آنچه در کنار قبور از انواع شرک و بدعت ها در شهرهای بسیاری انجام می شود، امری معلوم و قابل ملاحظه و بیان و پرهیز از آن است. از آن جمله خواستن از صاحبان قبرها و استغاثه به آنان و درخواست شفای مریض و نصرت بر دشمنان و امثال این امور که تمام این ها از شرک اکبر است که اهل جاهلیت بر آن بوده اند...»^(۱۸۰)

پاسخ

اولاً: لازمه این اشکال آن است که ما هر گونه تأثیری را از انسان در عالم وجود نفی کرده و تنها تأثیر را برای خداوند بدانیم، که این قول به جبرگرایی ختم می شود.

ثانیاً: همان گونه که در جای خود بحث کرده ایم، نظام عالم وجود، نظام علت و معلول است. ما معتقدیم که علت مستقل در تأثیر بر تمام موجودات، خداوند سبحان است، و اما علت های دیگر که واسطه بین خدا و معلول امکانی است همگی واسطه هایی هستند که فعل و اثر آن ها عین فعل و اثر خدا است. و وجود واسطه در رساندن فیض وجود به معلول، استقلال در تأثیر شرک به حساب نمی آید.

انسان هنگامی که چیزی را با قلم می نویسد می توان آن را به قلم و دست و خود انسان هر سه نسبت داد، و این نسبت در هر سه مورد صحیح است، به رغم این که یک نوشتن است.

نتیجه این که: هیچ تنافی بین جریان قانون عام علیت، بین موجودات امکانی و بین استقلال خداوند در فعل و خلق و توحید در خالقیت او نیست، بلکه واسطه ها می تواند تأکید کننده علت اخیر باشند که صاحب تأثیر مستقل در وسائط است.

قرآن کریم چیزی را که عقل بدیهی به آن حکم دارد، تصدیق می کند. قرآن قانون علیت عمومی را تصدیق نموده و افعال طبیعی را به موضوعات و فاعل های طبیعی نسبت می دهد، و نیز افعال اختیاری انسان را به خودش منسوب می دارد، و در عین حال همه آن ها را نیز بدون استثنا به خداوند سبحان نسبت می دهد، بدون آن که هیچ گونه تناقضی پیدا شود.

دیدگاه قرآن

اشاره

۱ - خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾^(۱۸۱)؛ «و این تو نبودی [ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آن ها] انداختی آن گاه که انداختی؛ بلکه خدا انداخت.»

در این آیه فعل «رمی» را هم به پیامبر ﷺ نسبت می دهد و هم به خدا، ولی به دو اعتبار طولی، و لذا از تناقض خارج است.

۲ - و نیز در آیه ای کشتن کفار را به انسان نسبت می دهد و می فرماید: ﴿قَاتِلُوهُمْ يَعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾^(۱۸۲)؛ «با آن ها بیکار کنید، که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند.»

ولی در جای دیگر کشتن را به خدا نسبت داده می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا﴾^(۱۸۳)؛ «خدا می خواهد آنان را به وسیله آن «فزونسی اموال»، در زندگی دنیا عذاب کند.»

جمع بین این دو آیه این است که علت اصلی برای فعل، خداست که به توسط انسان ها انجام می گیرد. و لذا می توان فعل را به هر دو به دو اعتبار - سبب و مباشر - نسبت داد.

۳ - خداوند سبحان در عین حالی که شفا را به خود نسبت می دهد و می فرماید: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي﴾^(۱۸۴)؛ «و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می دهد.» درباره عسل نیز می فرماید: ﴿شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾^(۱۸۵)؛ «شفا برای مردم است.» و درباره قرآن میفرماید: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^(۱۸۶)؛ «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می کنیم و ستمگران را جز خسران [و زیان] نمی افزاید.»

۴ - خداوند سبحان در عین این که کتابت را به خود نسبت داده و می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ﴾؛ ^(۱۸۷) «آنچه را در این جلسات می گویند، خداوند می نویسد.»، در همان حال کتابت را به فرستادگان خود نیز نسبت می دهد و می فرماید: ﴿بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾؛ ^(۱۸۸) «آری، رسولان [و فرشتگان ما نزد آن ها هستند و می نویسند. «

۵ - و نیز در عین حال که تدبیر امور را به خود نسبت می دهد و می فرماید: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَدْبُرُ الْأَمْرَ﴾؛ ^(۱۸۹) «سپس بر تخت [قدرت قرار گرفت، و به تدبیر کار [جهان] پرداخت. « در جایی دیگر به ملائکه نسبت داده و می فرماید: ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾؛ ^(۱۹۰) «و آن ها که امور را تدبیر می کنند. «

۶ - در مورد گرفتن جان انسان ها هنگام مرگ در جایی آن را به خودش نسبت داده، می فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾؛ ^(۱۹۱) «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند.»، ولی در جایی دیگر این عمل را به ملائکه نسبت می دهد و می فرماید: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ﴾؛ ^(۱۹۲) «همان ها که فرشتگان [مرگ روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند. «

۷ - خداوند متعال در عین این که نصرت و استعانت را مخصوص خود دانسته و می فرماید: ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾؛ ^(۱۹۳) «نیست پیروزی مگر از جانب خداوند توانای حکیم است. « و نیز می فرماید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾؛ ^(۱۹۴) «[پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم. « ولی در جای دیگر می فرماید: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾؛ ^(۱۹۵) «از صبر و نماز یاری جوئید. « و نیز می فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾؛ ^(۱۹۶) «و [همواره در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید. « و در جایی دیگر می فرماید: ﴿وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ﴾؛ ^(۱۹۷) «و

[تنها] اگر در [حفظ] دین [خود] از شما یاری طلبند، بر شماست که آن‌ها را یاری کنید. «

جمع بین این گونه آیات این است که آنچه به خدا اختصاص داشته و محصور در او است، همان انتساب این امور به نحو استقلال است، ولی به دیگری هم این امور به نحو تبعیت و به اذن الهی منسوب می‌گردد، و لذا از این جهت بین این دو طایفه از آیات اختلاف و تعارضی نیست.

حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «آیا جایز است درخواست چیزی از پیامبر ﷺ یا یکی از صالحان امتش بعد از وفات آنان؟ ما می‌گوییم: اگر کسی معتقد است آن کس که از او کمک خواسته شده و به او استغاثه شده، خواه زنده باشد یا مرده، چه در دنیا و آخرت، برای او صفتی از صفات ربوبیت است او به طور حتم کافر می‌باشد. و این ثابت شده و در علم توحید مشهور است. ولی اگر کسی از پیامبر ﷺ بعد از وفاتش طلب کند تا برای او استغفار نماید، بدون آن که معتقد باشد که او رب، زنده‌کننده، گیرنده جان، خالق، رازق و... است، این معنا منجر به کفر و شرک نمی‌شود؛ زیرا پیامبر ﷺ کوری را تعلیم داد تا در دعایش این چنین بگوید: «یا محمد! انی أتوجه بک إلى الله فی حاجتی»؛ «ای محمد! من تو را در بردن حاجتم نزد خدا وجیه قرار می‌دهم.» و کسی که به پیامبر ﷺ استغاثه کند چنین عقیده داشته و چنین می‌گوید.

و اما قول کسی که می‌گوید این عقیده و عمل منجر به شرک خواهد شد و لذا ترک آن بهتر است. در جواب او می‌گوییم: هرگز چنین نخواهد بود؛ زیرا پیامبر ﷺ به امتش چیزی تعلیم نمی‌دهد که منجر به شرک گردد. و در این مطلب تعطیل کردن امری است، به مجرد احتمال این که راهی به سوی شرک است؛ در حالی که احادیث صحیح بر آن دلالت دارد و این کلام جداً خطرناک

است. و امامان از محدثین و فقها، همیشه در ابواب نماز حاجت، حدیث اعمی را ذکر می کنند، و مردم را تشویق می نمایند که در آن دعا بگویند: «یا رسول الله! إِنِّي أَتُوجَّهُ بِكَ إِلَى اللَّهِ فِي حَاجَتِي...» (۱۹۸).

او هم چنین می گوید: «استغاثه نزد من عبارت است از درخواست از پیامبر ﷺ قبل از وفات یا بعد از وفاتش؛ زیرا بعد از وفاتش نیز زنده است؛ آن گونه که در روایات آمده است، می شنود و اعمال امتش بر او عرضه می گردد، درخواست این که از خدا بخواهد تا حاجتش را برآورده کند. چون مردم از آن حضرت ﷺ در زمان حیات و بعد از وفاتش درخواست می نمودند، با آن که باران به دست خداست نه به دست پیامبر ﷺ آن گونه که معلوم و مشهور است... پیامبر ﷺ به آن مردمان فرمود: هر گاه بر شما قحطی یا بلا وارد شد نزد من نیایید و از من دعا نخواهید، بلکه بر شماست تنها از خداوند درخواست کنید...» (۱۹۹).

شبهه ششم

برخی در اعتراض بر استغاثه به اولیای الهی چنین استدلال کرده اند که چون سلف و پیشینیان چنین عملی را انجام نداده اند، لذا حرام است. ابن تیمیه می گوید: «هیچ کس از سلف امت در عصر صحابه و تابعین و تابعین تابعین نماز و دعا در کنار قبور انبیا انجام نمی دادند، و از آنان سؤال و درخواست نکرده و به آن ها نه در غیابشان و نه در کنار قبورشان استغاثه نمی کردند.» (۲۰۰).

پاسخ

اولاً: همان گونه که در موارد مختلف گفته ایم عدم فعل سلف و پیشینیان نمی تواند دلیل بر حرمت کاری باشد، و این ادعا را نمی توان حتی در مورد شخص

معصوم داشت؛ زیرا ممکن است عملی از آن جهت که مباح یا مکروه و یا حتی بنابر نقلی مستحب است، معصوم آن را ترک کرده باشد. این مطلب در حق معصوم است تا چه رسد به صحابه و تابعین و تابعین تابعین، که نه تنها همه آنان عادل نبوده اند بلکه برخی از آن ها مشکل بزرگ داشته اند.

ثانیاً: انسان وقتی به تاریخ صحابه و عصر بعد از آن ها مراجعه می کند پی می برد به این که مسأله استغاثه نزد حتی صحابه امری رایج و شایع بوده است، که قبلاً به مواردی از استغاثه صحابه اشاره کردیم.

کتابشناسی توصیفی

علمای اهل سنت در ردّ عقیده وهابیان مبنی بر حرمت و شرک بودن استغاثه، کتاب هایی نوشته اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - «مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الأنام فی اليقظة والمنام»، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن موسی بن نعمان مراکشی.

۲ - «الردّ علی ابن تیمیة»، البکری.

۳ - «شواهد الحقّ فی الاستغاثة بسید الخلق»، یوسف بن اسماعیل نهبانی.

۴ - «الإغاثة بأدلة الاستغاثة بالنبي ﷺ»، حسن بن علی سقاف شافعی.

۵ - «نفحات القرب و الاتصال بإثبات التصرف بالأولياء بعد الانتقال»، شهاب

الدین ابی العباس حموی حنفی.

۶ - «أنوار الانتباه بحلّ النداء بیا رسول الله»، احمد رضا افغانی.

۷ - «شفاء السقام»، سبکی.

۸ - «غوث العباد»، حمامی.

قسم. نذر و ذبح برای غیر خدا

توضیح

از جمله موضوعات حرام یا شرک آلود نزد وهابیان، قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا است. اکنون برای روشن شدن مطلب، این سه موضوع را بررسی می‌کنیم.

الف) قسم خوردن به غیر خداوند

ابن تیمیه می‌گوید: «علما اتفاق نموده اند که قسم به غیر خدا منعقد نمی‌شود». (۲۰۱) و نیز می‌گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست؛ زیرا از آن نهی شده است یا به نهی تحریمی و یا تنزیهی. و علما در این مسئله بر دو قول اند و قول صحیح، نهی تحریمی است». (۲۰۲)

صنعانی می‌نویسد: «همانا قسم به غیر خداوند، شرک کوچک است». (۲۰۳)

ادله جواز قسم به غیر خداوند

۱ - در آیات قرآن کریم مشاهده می‌نماییم که خداوند متعال در بسیاری از موارد به غیر خود قسم خورده است، و اگر این عمل منکر و سوء بود خداوند نباید آن را انجام می‌داد؛ خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَاهِرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ﴾؛ (۲۰۴) «خداوند متعال تجاهر به کلام سوء را دوست ندارد.» اینک به نمونه ای از قسم های خداوند به غیر خودش اشاره می‌نماییم:

خداوند متعال تنها در سوره «الشمس»، به هفت چیز از مخلوقاتش قسم خورده است: خورشید، ماه، روز، شب، آسمان، زمین، نفس انسان. و در سوره نازعات، آیات ۱ تا ۳، به سه چیز قسم خورده است. در سوره مرسلات، آیات

۱ تا ۳، به دو چیز از مخلوقات خود قسم خورده است. و نیز در سوره طارق، قلم، عصر، بلد، تین، لیل، فجر و طور، به غیر خود قسم خورده است.

۲ - در روایات فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده، قسم خوردن به غیر خداوند فراوان مشاهده می شود؛

مسلم در «صحیح» نقل می کند که شخصی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! کدامین صدقه اجرش نزد خداوند عظیم تر است؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آگاه باش قسم به پدرت! ... (۲۰۵) که در این حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پدر سؤال کننده قسم خورده است.

و در حدیث دیگر، مسلم به سندش نقل کرده که شخصی از نجد نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد تا درباره اسلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: پنج نماز در روز و شب به جای آور. او سؤال نمود: آیا غیر از این نیز بر من واجب است؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خیر... مگر آن که بخواهی مستحبی به جای آوری. و نیز روزه ماه رمضان بر تو واجب است. آن گاه سائل عرض کرد: آیا غیر از این بر من واجب است؟ حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خیر... مگر آن که بخواهی مستحبی انجام دهی. آن گاه آن مرد پشت کرد؛ در حالی که با خود می گفت: به خدا سوگند! بر این تکالیف زیاد نمی کنم و از آن کم نمی نمایم. آن گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: قسم به پدرش، رستگار شد، اگر راست می گوید. یا فرمود: داخل بهشت شد به پدرش قسم، اگر راست می گوید. (۲۰۶)

در حدیثی که احمد در مسندش نقل کرده در ذیل آن آمده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مخاطب خود فرمود: «به جان خود سوگند! اگر به معروف سخن بگویی و از منکر نهی کنی بهتر از آن است که ساکت باشی». (۲۰۷)

امام علی علیه السلام در نامه ای به معاویه چنین می نویسد: «به جان خود سوگند! اگر به عقل خود نظر کنی - نه هوای نفست - هرآینه مرا مبراًترین مردم خواهی دید از خون عثمان». (۲۰۸)

مالک بن انس نقل می کند که ابوبکر به دزدی که زیورآلات دخترش را دزدیده بود گفت: «به پدرت قسم! شب تو شب دزدان نبود». (۲۰۹)

دلیل وهابیان

وهابیان برای حرمت قسم به غیر خدا، به برخی از روایاتی تمسک کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله از قسم خوردن به پدران نهی کرده است. (۲۱۰)

جواب این احادیث آن است که جهت نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از قسم خوردن مسلمانان به پدران خود در آن زمان، آن بوده که در غالب موارد آن ها مشرک و بت پرست بوده اند و حرمت و کرامتی نداشتند تا به آن ها قسم خورده شود. و لذا در برخی روایات چنین آمده است: «به پدران و طاغوت ها قسم نخورید». (۲۱۱)

این که در این روایت طاغوت ها در کنار پدران قرار گرفته، مشخص است که پیامبر صلی الله علیه و آله پدران کافر آن ها را قصد کرده است.

و اما این که در برخی روایات به طور مطلق از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که: «هر کس به غیر خدا قسم بخورد به تحقیق مشرک شده است». (۲۱۲) اشاره به قَسَم مخصوص دارد که همان قسم به «لات» و «عزی» باشد که در میان عرب رسم بوده است.

حکم قسم بر خدا به حق مخلوق

از جمله موضوعاتی که وهابیان جایز نمی دانند، قسم خوردن به خداوند به حق مخلوق است؛ مثل این که گفته شود: خدایا تو را قسم می دهم به حق پیامبرت که حاجتم را برآوری.

این تیمیه می گوید: «بر خداوند متعال قسم خورده نمی شود به هیچ یک از مخلوقاتش، لذا جایز نیست که انسان بگوید: قسم می خورم بر تو ای پروردگارم به حق ملائکه ات و امثال این تعبیر، بلکه تنها به خداوند و اسماء و صفاتش قسم خورده می شود». (۲۱۳)

رفاعی می گوید: «قسم خوردن بر خداوند به حق مخلوقاتش امری خطیر و قریب به شرک است، اگر خود شرک نباشد». (۲۱۴)

دلیل وهابیان

رفاعی می گوید: چیزی که به آن قسم خورده می شود باید از آنچه بر او قسم خورده می شود اعظم باشد، پس لازمه قسم به مخلوق بر خدا آن است که مخلوق از خالق اعظم باشد.

در جواب می گوییم: لازمه قسم به چیزی یا کسی بر خداوند آن است که آنچه به آن قسم خورده شده، نزد خداوند محترم است نه آن که از خدا اعظم باشد.

قدوری می گوید: «قسم خوردن و خواستن از خداوند به حق مخلوقین جایز نیست؛ زیرا مخلوقات هیچ گونه حقی بر خداوند ندارند». (۲۱۵)

در پاسخ او نیز می گوییم: در آیات بسیاری، خداوند برای مومنان، حق معین است؛ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ (۲۱۶)

«مؤمنین بر ما حق دارند که یاری شان کنیم.» و نیز در سوره توبه آیه ۱۱، و یونس آیه ۱۰۳، و نساء آیه ۱۷، به حقوق مردم بر خداوند اشاره شده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: «حق است بر خداوند که کسانی را که به جهت عفت و خویشتن داری از گناه چشم پوشی کرده و ازدواج می کنند، یاری نماید.»^(۲۱۷)
حضرت آدم علیه السلام به خاطر گفتن: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ إِلَّا غَفَرْتَ لِي»، مورد عفو قرار گرفت.^(۲۱۸)

در باب مناقب فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: چون از دنیا رحلت نمود رسول خدا ﷺ با دست خود برای او لحدی درست کرد، و خاک آن را با دستانش بیرون ریخت و چون از حفر قبر فارغ شدند حضرت صلی الله علیه و آله در آن قبر خوابید. آن گاه عرض کرد: ﴿اللَّهُ الَّذِي يَحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيُّ لَا يَمُوتُ إِغْفِرْ لَأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَ لِقْنَهَا حَجَّتْهَا وَوَسَّعَ عَلَيْهَا مَدْخَلُهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَ أَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي فَإِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ...﴾^(۲۱۹) «خداوندی که زنده می کند و می میراند و او زنده است که هرگز نمی میرد. بیامرزم مادرم فاطمه دختر اسد را و حاجتش را به او تلقین نما و جایگاهش را وسیع گردان، به حق نبی ات و انبیایی که قبل از من بوده اند؛ زیرا تو بهترین رحم کنندگانی...»

طبرانی این حدیث را در «المعجم الكبير» و «المعجم الاوسط» نقل کرده است. و در سند آن روح بن صلاح است که ابن حبان و حاکم او را توثیق نموده اند و هر دو حافظ این حدیث را تصحیح کرده اند.

و نیز هیشمی در «مجمع الزوائد» رجال آن را رجال صحیح می داند. و نیز این حدیث را ابن عبد البر از ابن عباس و ابن ابی شیبه از جابر و نیز دیلمی و ابونعیم آن را روایت کرده اند. و لذا طرق آن به حدی است که یکدیگر را تقویت می نماید.

حافظ غماری در کتاب «اتحاف الاذکیاء» می گوید: «این حدیث کمتر از رتبه حسن نیست؛ بلکه مطابق شرط ابن حبان صحیح است.»^(۲۲۰)

ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: ﴿من خرج من بینه إلى الصلوة فقال: اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك وبحق ممشای هذا فإني لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا رياءً ولا سمعةً، خرجت إتقاءً سخطك وإبتغاءً مرضاتك، فأسألك أن تعيذني من النار وأن تغفر لي ذنوبي، إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت، أقبل الله بوجهه واستغفر له سبعون الف ملك﴾؛^(۲۲۱) «هر کس که از خانه خود برای نماز خارج شود و بگوید بارخدایا! من تو را می خوانم به حق سؤال کنندگان از تو و به حق این راه رفتن من؛ زیرا من به جهت افساد و طغیان گری و ریا و سمعه از خانه بیرون نیامده ام، من به جهت ترس از سخط تو و طلب رضایت تو آمده ام، از تو می خواهم که مرا از آتش نجات دهی و گناهان مرا ببامرزی؛ زیرا به جز تو کسی گناهان را نمی آمرزد در این صورت است که خداوند به او رو کرده و هفتاد هزار ملک بر او استغفار خواهند نمود.»

منذری می گوید: «این حدیث را ابن ماجه با سندی نقل کرده که در آن مناقشه است، ولی شیخ ما حافظ ابوالحسن آن را حسن دانسته است.»^(۲۲۲) و نیز حافظ ابن حجر می گوید: «این حدیث حسن است و احمد و ابن خزیمه در کتاب توحید و ابو نعیم و ابن السنی آن را نقل کرده اند.»^(۲۲۳) و نیز عراقی این حدیث را حسن شمرده است.^(۲۲۴)

و حافظ بویصری در زوائد ابن ماجه می گوید: «این حدیث را ابن خزیمه در صحیح خود آورده است.»^(۲۲۵)

و حافظ شرف الدین دمیاطی می گوید: «سند این حدیث حسن است ان شاء

الله»^(۲۲۶)

ب) حکم ذبح برای غیر خداوند

از جمله اعمالی که به جهت آن، وهابیان مسلمانان را به شرک نسبت داده اند، موضوع ذبح و نحر برای اموات و اولیای الهی است.

محمد بن عبدالوهاب می نویسد: «پیامبر ﷺ با مشرکان جنگید تا تمام اعمال؛ از جمله قربانی کردن تنها برای خدا باشد». (۲۲۷)

تحقیق مطلب آن است که: اگر کسی حیوانی را با قصد عبادت برای غیر خدا ذبح کند - همان گونه که بت پرستان انجام می دادند - این عمل شرک آلود بوده و از اسلام خارج شده است؛ چه اعتقاد به الوهیت آن ها داشته باشد و یا آن که به قصد تقرب به آن ها این عمل را انجام داده باشد.

ولی اگر کسی حیوانی را از طرف انبیا و اوصیا یا مؤمنین ذبح کند تا ثواب انفاق گوشت آن را بر آن ها اهدا نماید، همان گونه که برخی قرآن می خوانند و ثواب آن را برای انبیا و اوصیا یا مؤمنین هدیه می نمایند، شکی نیست که در این عمل اجری عظیم است. و قصد تمام قربانی کنندگان برای اولیای الهی همین قسم دوم است.

روایت شده که پیامبر ﷺ حیوانی را به دست خود قربانی نمود و عرض کرد: «بار خدایا این قربانی از طرف من و هر کسی که از امتم قربانی نکرده است، باشد». (۲۲۸)

و در روایتی وارد شده که امام علی علیه السلام به طور مستمر از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله قوچ قربانی می کرد و می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرده که دائماً از طرف او قربانی کنم». (۲۲۹)

بریده روایت کرده که زنی، از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: آیا می توانم از طرف مادرم بعد از فوتش روزه گرفته و حج به جای آورم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. (۲۳۰)

ج) حکم نذر برای غیر خداوند

توضیح

از جمله اعمالی که وهابیان حکم به تحریم آن نموده اند، موضوع نذر برای غیر خداوند است.

ابن تیمیه می گوید: «النذر للقبور أو لأهل القبور كالنذر لإبراهيم الخليل والشيخ فلان، معصية لا يجوز الوفاء به...»^(۲۳۱) «نذر برای قبور یا اهل قبور همانند نذر برای ابراهیم خلیل و فلان شیخ معصیت است و لذا وفای به آن جایز نیست...».

او نیز می گوید: «وإذا كان الطلب من الموتى - ولو كانوا أنبياء - ممنوعاً؛ خشية الشرك، فالنذر للقبور أو لسكان القبور نذر حرام باطل يشبه النذر للأوثان ومن اعتقد أن في النذر للقبور نفعاً أو أجراً فهو ضالّ جاهل...»^(۲۳۲) «و اگر درخواست از اموات - گرچه پیامبر باشد - به جهت ترس از شرک ممنوع است، پس نذر برای قبور یا ساکنان آن نیز نذری حرام و باطل بوده و شبیه به نذر برای بت ها است. و هر کس معتقد شود که در نذر برای قبور نفع یا اجری است، او گمراه جاهلی است...».

او همچنین می گوید: «علمای ما جایز نمی دانند که کسی برای قبری یا مجاوران آن چیزی نذر کند، خواه پول باشد یا روغن چراغ یا شمع یا حیوان و غیر این امور، و تمام این نوع نذرها معصیت و حرام است.»^(۲۳۳)

عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب می گوید: «والأحجار التي تقصد للتبرك والنذر لا يجوز إبقاء شيء منها على وجه الأرض مع القدرة على إزالتها»^(۲۳۴) «و سنگ هایی که قصد تبرک و نذر برای آن ها می شود، جایز

نیست چیزی از آن‌ها را روی زمین باقی گذاشت، در صورتی که قدرت بر از بین بردن آن‌ها هست. »

او در جایی دیگر می‌گوید: «المشاهد والأماكن وقبور الأولياء التي صارت محلاً للزيارة والخيرات والندورات... كلها محلّ الشيطان...»؛ ^(۲۳۵) «مشاهد و اماکن و قبور اولیا که محل زیارت و خیرات و ندورات شده... همگی محلّ شیطان است.»

بلکه آنچه از کلمات سید محسن امین عاملی استفاده می‌شود این است که وهابیان این عمل را موجب شرک به خداوند متعال می‌دانند. ^(۲۳۶)

تحقیق بحث

شکی نیست که نذر برای غیر خدا به این قصد که آن شخص شایستگی برای نذر دارد از آن جهت که مالک اشیا بوده و زمام امور به دست او است، کفر و شرک محسوب می‌شود؛ زیرا نذر از اعظم عبادات است. ولی اگر مقصود نذر کننده این باشد که نذرش در واقع صدقه‌ای باشد تا ثواب آن را به اولیای الهی هدیه نماید، قطعاً اشکالی ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دختری که برای مادرش عملی را نذر کرده بود، فرمود: «به نذر خود عمل کن.» ^(۲۳۷)

از ثابت بن ضحاک نقل شده که گفت: «نذر رجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله أن ینحر إبلاً ببوانة، فأتی رسول الله صلی الله علیه و آله فأخبره فقال صلی الله علیه و آله: «هل كان فيها وثن یعبد من أوثان الجاهلیة؟ قال: لا. قال: فهل كان فيها عید من أعیادهم؟ قال: لا. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أوف بنذرک.» ^(۲۳۸) «شخصی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نذر کرد که شتری را در منطقه بوانه نحر کند. خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان در این باره سؤال نمود. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا در آن مکان بتی که عبادت شود، وجود دارد؟ عرض کرد: خیر. باز حضرت فرمود: آیا

در آن مکان، عید مشرکین گرفته می شود؟ عرض کرد: خیر. آن گاه حضرت فرمود: به نذر خود وفا کن. »

از این حدیث استفاده می شود که نذر تنها برای بت ها اشکال دارد و یا آن که با عقیده شرک آلود همراه باشد.

میمونه بن کردم نقل می کند که پدرم به پیامبر ﷺ عرض کرد: «إِنِّي نذرت أن أذبح خمسين شاة على بوانة؛ «همانا من نذر کرده ام که پنجاه گوسفند در بوانه ذبح کنم. » فقال ﷺ: هناك شبيء من هذه النصب؟ فقال: لا. قال: فأوف بندرك. فذبح تسعاً وأربعين وبقيت واحدة. فجعل يعدو خلفها ويقول: اللهم أوف بندري، حتى أمسكها فذبحها»؛^(۲۳۹) «رسول خدا ﷺ فرمود: آیا در آنجا چیزی از این بت ها وجود دارد؟ او عرض کرد: نخیر. حضرت فرمود: پس به نذرت وفا کن. او چهل و نه گوسفند را ذبح کرد و یکی از آن ها باقی ماند. پدرم به دنبال آن می دوید و عرض می کرد: بار خدایا به نذر من وفا کن، این را گفت تا آن که گوسفند را گرفت و ذبح نمود. »

ابی داوود نیز نقل کرده که زنی به نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: ﴿يا رسول الله! إِنِّي نذرت أن أذبح بمكان كذا وكذا - مكان كان يذبح فيه أهل الجاهلية - فقال النبي: الصنم؟ قالت: لا. قال الوثن؟ قالت: لا. قال: في بندرك؟﴾^(۲۴۰) «ای رسول خدا ﷺ! ... همانا من نذر کرده ام که در فلان مکان و فلان مکان - مکانی که در آنجا اهل جاهلیت ذبح می کردند - ذبح نمایم. پیامبر ﷺ فرمود: آیا در آنجا بت بزرگ هست؟ آن زن عرض کرد: خیر. حضرت نیز فرمود: آیا بت کوچک است؟ عرض کرد: خیر. در این هنگام پیامبر ﷺ فرمود: به نذرت وفا کن. »

دیدگاه علمای اهل سنت

خالدی می گوید: «إنَّ المسألة تدور مدار نيات الناظرين، وإنَّما الأعمال بالنيات، فإن كان قصد الناظر، الميت نفسه والتقرب اليه بذلك لم يجز قولاً واحداً، وإن كان قصده وجه الله تعالى وانتفاع الأحياء بوجه من الوجوه به وثوابه لذلك المنذور له... ففي هذه الصورة يجب الوفاء بالمنذور»؛^(۲۴۱) «مسأله دائر نیت نذر کنندگان است؛ زیرا اعمال به نيات است. لذا اگر قصد نذر کننده، خود ميت و تقرب به او از اين راه باشد به طور اتفاق جايز نيست، ولي اگر قصد او خدای متعال است و نيتش آن است که زنده ها از آن به نحوی بهره ببرند و در ضمن ثواب آن برای کسی باشد که برای او نذر شده... در این صورت وفای به نذر واجب است.»

او بعد از ذکر دو حدیث از ابی داوود نیز می گوید: ﴿وَأَمَّا إِسْتِدْلَالُ الْخَوَارِجِ بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلَى عَدَمِ جَوَازِ النَّذْرِ فِي أَمَاكِنِ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ؛ زَاعِمِينَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالصَّالِحِينَ أُوثِنَ - وَالْعِيَادَ بِاللَّهِ - أَعْيَادَ مِنْ أَعْيَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَهُوَ مِنْ ضَلَالِهِمْ وَخِرَافَتِهِمْ وَتَجَاسُرِهِمْ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَأَوْلِيَائِهِ...﴾؛^(۲۴۲) «و اما استدلال خوارج به این حدیث بر عدم جواز نذر در اماکن انبیا و صالحین به گمان این که انبیا و صالحین بت هایی هستند - پناه بر خدا - و نیز عیدهایی از اعیاد جاهلیت است، این از گمراهی و خرافات و جسارت آنان بر انبیای الهی و اولیای اوست...»

مقصود او از خوارج همان وهابیان است.

عزازی در ردّ بر ابن تیمیه می گوید: «... فإذا ذبح للنبي أو نذر الشيء له فهو لا يقصد إلا أن يتصدق بذلك عنه، ويجعل ثوابه إليه، فيكون من هدايا الأحياء للأموال المشروعة المثابة على إهدائها...»؛^(۲۴۳) «پس هر گاه کسی برای پیامبر ﷺ ذبح کرد، یا چیزی را بر او نذر نمود، او قصد ندارد جز آن که تصدقی از

ناحیه آن حضرت به این عمل بدهد، و ثواب آن را به پیامبر ﷺ عرضه نماید.
لذا این عمل از نوع هدایای زنده ها بر مردگان است که مشروع بوده و هدیه
دادن آن ثواب دارد...».

نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی

اشاره

این موضوع، از جمله مسائل مورد اختلاف بین مسلمین از طرفی، و وهابیان از طرف دیگر است. مسلمانان چون وجود اولیای الهی را در حیات و مرگشان، و نیز بقعه و بارگاه و قطعه زمینی که آن‌ها را در خود دارد، متبرک می‌دانند، از طرف دیگر، توسل به اولیای الهی را در حال حیات و ممات جایز می‌دانند، نمازشان را در کنار قبور اولیای الهی می‌خوانند تا خداوند متعال لطف کرده به برکت آنان شیطان و وسوسه‌هایش را از آن‌ها دور کرده و تمام توجهشان مشغول خدا گردد، و نمازی با اخلاص و توجه از آن‌ها صادر گردد. در مقابل، وهابیان با این عمل به مخالفت برخاسته و آن را تحریم کرده‌اند، اینک مطلب را پی می‌گیریم تا حکم آن روشن گردد.

فتاوی وهابیان

۱ - ابن تیمیه می‌گوید: «صحابه عادتشان بر این بود هنگامی که کنار قبر پیامبر ﷺ می‌آمدند بر او سلام می‌دادند، ولی هنگامی که می‌خواستند دعا کنند رو به قبر شریف دعا نمی‌کردند، بلکه از قبر منحرف شده و رو به قبله دعا می‌نمودند؛ مانند سایر بقعه‌ها، از همین رو هیچ یک از ائمه سلف ذکر نکرده‌اند که نماز کنار قبور و در مشاهد مستحب و افضل است، بلکه همه اتفاق نموده‌اند بر این که نماز در مساجد و خانه‌ها افضل از کنار قبور انبیا و صالحین است؛ چه آن قبر مشهد نامیده شده باشد یا خیر». (۲۴۴)

وی در جای دیگر می‌گوید: «نماز در کنار قبور مشروع نیست و نیز قصد مشاهد کردن برای عبادت در آن مکان‌ها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه و

ابتهاال و نحو این افعال مشروع نیست و کراهت دارد. بلکه عده زیادی نماز را به جهت نهی که به آن خورده، باطل می دانند...» (۲۴۵)

۲ - ابن قیم جوزیه می گوید: «پیامبر ﷺ نهی کرده از نماز خواندن در کنار قبور، ولی اکثر مردم در کنار قبور نماز می خوانند...» (۲۴۶)

۳ - محمد بن عبدالوهاب می گوید: «هیچ یک از ائمه پیشین ذکر نکرده اند که نماز کنار قبور و مشاهد مستحب و افضل است، بلکه همه اتفاق دارند بر این که نماز در مساجد و خانه ها افضل از مقابر اولیا و صالحین است.» (۲۴۷)

۴ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «نماز در کنار قبور بدعت و از وسایل شرک است. پیامبر ﷺ فرمود: «اجعلوا من صلاتکم فی بیوتکم ولا تتخذوها قبوراً» این حدیث دلالت دارد که در کنار قبور نباید نماز خواند و تنها نماز را باید در مساجد یا خانه به جای آورد...» (۲۴۸)

تبرک برخی از زمین ها و بقعه ها

اشاره

از آیات و روایات استفاده می شود که برخی از زمین ها و بقعه ها مبارکند و بر زمین ها و بقعه های دیگر ترجیح دارند و در مقابل، برخی از زمین ها و بقعه ها غیر مبارکند و باید از آن ها پرهیز نمود.

الف) آیات

خداوند متعال در مورد کعبه و مکه می فرماید: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾ (۲۴۹) و نیز می فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾ (۲۵۰) همچنین می فرماید: ﴿وَنَجِّينَاهُ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِّلْعَالَمِينَ﴾ (۲۵۱) خداوند درباره حضرت موسی ﷺ می فرماید: ﴿إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ (۲۵۲) و نیز در خطاب به او می فرماید:

﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾. (۲۵۳) در آیه ای درباره سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾. (۲۵۴) همچنین در مورد پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾. (۲۵۵)

ب) روایات

گاهی قطعه های زمین همانند بانیان آن ها متصف به صفت شقاوت و سعادت می شوند:

۱ - بخاری به سندش از عبدالله بن عمر نقل می کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگامی که از سرزمین ثمود می گذشت، فرمود: «به سرزمین هایی داخل نشوید که صاحبان آن ها به خود ظلم نمودند تا شما نیز همانند آنان به مصیبت مبتلا نگردید، مگر در حالی که گریانید. آن گاه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سر مبارک را پوشانید و به سرعت از آن وادی گذر نمود. (۲۵۶)

۲ - همچنین بخاری به سندش نقل می کند که علی عَلَيْهِ السَّلَام از نماز خواندن در سرزمین فرو رفته بابل کراهت داشت. (۲۵۷)

۳ - حلبی در «سیره» خود نقل می کند: اجماع امت بر این است که مکانی که اعضای شریف پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در بر گرفته، بهترین قسمت روی زمین است؛ حتی بهتر از موضع کعبه شریفه. برخی دیگر گویند: افضل قسمت های روی زمین است، حتی از عرش الهی. (۲۵۸)

۴ - سمهودی شافعی در بحث تفضیل سرزمین مدینه بر سرزمین های دیگر می گوید: جهت دوم آن که: این سرزمین مشتمل بر قطعه زمینی است که به اجماع امت بر سایر قطعه ها برتری دارد و آن همان قطعه ای است که بدن شریف پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در بر گرفته است. (۲۵۹)

۵ - همچنین نقل کرده که مردم بعد از فوت رسول خدا ﷺ می آمدند و از خاک قبر حضرت ﷺ به جهت تبرک بر می داشتند و با خود می بردند: عایشه به جهت آن که بدن پیامبر ﷺ نمایان نگردد، دستور داد دور قبر پیامبر ﷺ دیواری کشیده شود. (۲۶۰)

دلیل جواز یا رجحان

۱ - کنار قبر پیامبر ﷺ یا یکی از اولیای الهی نیز یکی از زمین ها و بقعه هایی است که اسم زمین و بقعه بر آن صادق است و نماز و دعا در هر مکانی مباح و جایز است، که این مکان نیز یکی از آن هاست.

۲ - خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾؛ (۲۶۱) «و اگر هنگامی که گروه منافق بر خود به گناه ستم کردند از کردار خود به خدا توبه کرده و به تو رجوع می کردند. و پیامبر هم برای آنان استغفار می کرد، البته در این حال خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

کلمه «جاءوک» شامل زمان حیات و ممات پیامبر ﷺ هر دو می شود و همان گونه که در زمان حیات پیامبر ﷺ گناه کار وجود داشت، بعد از وفات ایشان نیز چنین است، لذا احتیاج به واسطه ای دارد تا به او توسل کند و خداوند با استغفار او گناهانش را بیامرزد. حال چه اشکالی دارد، نماز و دعا که در آن استغفار است در کنار قبر پیامبر ﷺ و در حضور آن حضرت انجام گیرد تا از برکات ایشان گناهان ما آمرزیده شود.

۳ - بی شک نماز در مقابر به جهت عبادت صاحب قبر و قبله قرار دادن آن شرک است، ولی هیچ مسلمانی این چنین نیتی ندارد، بلکه هدفش از این عمل، تنها تبرک جستن از آن بقعه و مکان است؛ زیرا نماز و دعا در آن مکان شریف

ثواب بیشتری دارد و اگر این چنین نبود، چرا عمر و ابابکر وصیت نمودند تا در جوار پیامبر ﷺ دفن شوند؟ مگر به غیر جهت تبرک بود؟ نمازگزار هم به همین نیت در جوار قبور اولیای الهی نماز می خواند. در قصه اصحاب کهف، به چه دلیل مؤمنان و موحدان ساختن مسجد را بر روی اصحاب کهف پیشنهاد دادند؟ مگر برای غیر این جهت بود که واجبات دینی شان را در جوار آنان انجام دهند تا عملشان متبرک گردد. لذا زمخشری در ذیل آیه می گوید: «پیشنهاد به این جهت بود که مسلمین در آن مکان نماز گزارده و به مکان آنان تبرک بجویند». (۲۶۲) همین بیان را نیشابوری نیز در «تفسیر» خود آورده است.

خداوند متعال قصه اصحاب کهف و پیشنهاد موحدان را نقل می کند، ولی سکوت کرده و پیشنهاد آنان را رد نمی کند، این خود دلیل بر مشروعیت عمل و پیشنهاد آنان است.

۴ - قرآن کریم به حاجیان امر می کند که نزد مقام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نماز به جای آورند. مقام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام همان صخره ای است که آن حضرت بر روی آن برای ساختن کعبه می ایستاده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ﴾؛ (۲۶۳) «و به یاد آور زمانی که کعبه را مقام امن و مرجع امر دین گرداندیم و امر شد که مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خدا قرار دهید.» می دانیم که نماز خواندن در این مکان برای تبرک به مقام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است.

۵ - سیوطی در باب احادیث معراج می گوید: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد مدینه، طور سینا و بیت لحم شد و در آن مکان ها نماز خواند. جبرئیل به او عرض کرد: ای رسول خدا! آیا می دانی کجا نماز می گزاری؟ تو در شهر طیبی نماز خواندی که هجرتت به سوی آن بود. تو در طور سینا نماز گزاردی؛ مکانی که

خداوند با موسی سخن گفت. تو در بیت لحم نماز گزاردی؛ مکانی که عیسی متولد شد. (۲۶۴)

پس بیت لحم به دلیل ولادت حضرت عیسی علیه السلام در آن، متبرک است، لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن مکان نماز می گزارد. حال چه فرقی بین زادگاه و مقبره است؟

۶ - مسلمین در ایام حج در حجر اسماعیل نماز می گزارند؛ در حالی که آن مکان مدفن اسماعیل و هاجر است، حال چه فرقی بین اسماعیل و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؟

۷ - اگر نماز در کنار قبر اشکال دارد، چرا عایشه تا آخر عمر در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به زندگی خود ادامه داد؟ و در آنجا نماز به پا داشت؟ مگر نبود که فاطمه زهرا علیها السلام - آن زنی که طبق نص پیامبر صلی الله علیه و آله : خدا به رضایت او راضی و به غضب او غضبناک می شود - هر جمعه به زیارت قبر حمزه می آمد و در کنار قبر نماز به جای می آورد؟

۸ - مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد «خیف» نماز به جای نیاورد؛ در حالی که در حدیث است که آن مسجد مدفن هفتاد پیامبر خداست؟ طبرانی به سند صحیح از ابن عمر نقل می کند که در مسجد «خیف» هفتاد پیامبر مدفون است. (۲۶۵)

۹ - مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قبر ابراهیم علیه السلام نماز به جای نیاورد؟ ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «هنگامی که جبرئیل مرا به بیت المقدس آورد و به قبر ابراهیم علیه السلام گذر داد، گفت: ای پیامبر خدا! فرود آی تا دو رکعت در این مکان نماز گزاریم؛ زیرا اینجا قبر پدرت ابراهیم علیه السلام است. سپس مرا وارد بیت لحم نمود و گفت: فرود آی تا در این مکان نیز

دو رکعت نماز گزاریم؛ زیرا برادرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این مکان متولد شده است. (۲۶۶)

۱۰ - مسلمانان در طول تاریخ سعی داشته اند تا به این سنت عمل کرده و نماز خود را در کنار قبور اولیای الهی به جای آورند، و هیچ گاه به ذهن کسی نیامده که این عمل حرام یا مکروه است.

منصور عباسی روزی از مالک بن انس - امام مالکی ها - در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد: «ای ابا عبدالله! آیا به طرف قبله قرار گیرم و دعا کنم یا روی به رسول خدا کرده و دعا نمایم؟».

مالک در جواب گفت: چرا روی خود را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر می گردانی؛ در حالی که او وسیله تو و پدرت آدم به سوی خدا تا روز قیامت است؟ بلکه روی خود را به طرف او بنما و او را شفیع قرار ده تا خداوند شفاعت او را در حق تو قبول کند. (۲۶۷)

فتاوی فقهای عامه

با مراجعه به کتاب های فقهی اهل سنت - غیر از وهابیان - پی می بریم که همگی قائل به جواز برپایی نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی اند:

۱ - در کتاب «المدونة الكبرى» آمده است: «مالک به نماز گزاردن در مقبره اشکال نمی گرفت، بدین صورت که کسی در مقبره نماز بخواند؛ در حالی که جلو و عقب و راست و چپ او قبر باشد. و نیز می گفت: به من خبر رسیده که برخی از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقبره نماز می خواندند». (۲۶۸)

۲ - عبدالغنی نابلسی در کتاب «الحديقة الندية» می گوید: «اگر کسی مسجد خود را کنار قبر صالحی قرار دهد و در آنجا به جهت تبرک، نه تعظیم به صاحب

قبر و توجه به او نماز گزارد، اشکالی ندارد؛ زیرا مرقد اسماعیل کنار حطیم از مسجد الحرام است؛ در حالی که آن موضع بهترین مکان برای نماز است». (۲۶۹)

۳ - خفاجی در «شرح الشفا» می گوید: «رو به پیامبر ﷺ و پشت به قبله بودن هنگام دعا، مذهب شافعی و جمهور اهل سنت است و از ابوحنیفه نیز نقل شده است». (۲۷۰)

۴ - ابن الهمام از علمای حنفیه می گوید: «آنچه از ابوحنیفه نقل شده که او رو به قبله و پشت به قبر رسول ﷺ دعا می کرد مردود است؛ زیرا خلاف سنت است... کرمانی هم در این زمینه می گوید: مذهب ابوحنیفه - که رو به قبله بودن است - باطل است؛ زیرا پیامبر ﷺ در ضریح خود زنده است و زائرینش را می شناسد...». (۲۷۱)

بررسی ادله وهابیان

اشاره

وهابیان به دو دسته دلیل بر حرمت و عدم مشروعیت نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی تمسک کرده اند: روایات و اصول.

الف) روایات

البانی از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «نماز را به سوی قبر و روی قبر نخوانید». (۲۷۲)

پاسخ

اولاً: وهابیان نمی توانند به منفردات حدیثی خود بر ردّ عمل دیگران استناد کنند، همان گونه که ابن حزم در «الفصل» می گوید: «ما نمی توانیم علیه شیعه

به روایات خود تمسک کنیم؛ زیرا آنان ما را تصدیق نمی کنند، همان گونه که آنان نیز نمی توانند به روایاتشان بر ما استدلال نمایند». (۲۷۳)

ثانیاً: طبق نصّ حدیث، نماز خواندن به طرف قبور و تعظیم آن ها از آن جهت نهی شده که موجب شرک و غلو در دین است، ولی اگر نماز صرفاً به جهت تبرک باشد اشکالی ندارد.

بیضاوی در تفسیر خود می گوید: «یهود و نصاری در عصر پیامبر ﷺ بر قبر انبیای خود به جهت تعظیم آنان سجده می کردند و آن قبرها را قبله خود قرار داده و به طرف آن نماز می گزاردند و در حقیقت آن ها را بت های خود قرار می دادند، لذا پیامبر ﷺ آنان را لعن کرده و مسلمین را از امثال این اعمال باز می داشت». (۲۷۴)

حال اگر کسی در کنار قبور اولیای الهی نماز و دعا بخواند، نه به نیت توجّه و تعظیم به آن ها، بلکه از آن جهت که این بقعه متبرک است و انسان در این بقعه - به دلیل این که در جوار ولی خداست، کسی که داعی توحید بوده و... - می تواند با توجّه و اخلاص بیشتری نماز بخواند، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه راجح است.

ب) اصول

برخی همانند شیخ عبدالعزیز بن باز به قاعده سدّ ذرائع تمسک کرده و می گویند: از آنجا که نماز و دعا کنار قبور اولیا راهی به سوی شرک است و ممکن است انسان را در برخی از موارد در خطّ شرک قرار دهد، باطل و حرام است.

(۲۷۵)

پاسخ

در بحث اصول به اثبات رسیده که ذریعه و وسیله حرام مطلقاً حرام نیست، بلکه مقدمه و ذریعه موصله حرام است. در مورد بحث نیز، نماز و دعایی که به شرک منجر شود حرام است، ولی نماز و دعایی که هرگز این نتیجه را به همراه ندارد، نه تنها حرام و باطل نیست، بلکه جایز و مستحب است. و اکثر قریب به اتفاق مردم تنها به قصد تبرک مکان، در کنار قبور اولیای الهی نماز می گزارند، نه به جهت تعظیم صاحب قبر.

سلسله کتاب های پیرامون وهابیت

۱ - شناخت سلفی ها (وهابیان)

۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت

۳ - خدا از دیدگاه وهابیان

۴ - مبانی اعتقادی وهابیت

۵ - موارد شرک نزد وهابیان

۶ - توسل

۷ - زیارت قبور

۸ - برپایی مراسم جشن و عزا

پی نوشت ها :

- ۱) المنتقى من فتاوى الشيخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶.
- ۲) مجموع الفتاوى لابن عثيمين، رقم ۳۶۶.
- ۳) اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الافتاء، ح ۳۰۱۹.
- ۴) فتاوى اسلاميه، ج ۴، ص ۲۹.
- ۵) البدعة، ص ۲۸ و ۲۹.
- ۶) دليل الأخطاء، ص ۱۰۷.
- ۷) لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۹۰؛ صحاح اللغة، ج ۴، ص ۱۰۷۵؛ النهاية، ج ۱، ص ۱۲۰.
- ۸) سوره هود، آيه ۴۸.
- ۹) سوره مريم، آيه ۳۱.
- ۱۰) سوره نمل، آيه ۸.
- ۱۱) سوره صافات، آيه ۱۱۳.
- ۱۲) سوره هود، آيه ۷۳.
- ۱۳) سوره آل عمران، آيه ۹۶.
- ۱۴) سوره اسراء، آيه ۱.
- ۱۵) سوره دخان، آيه ۳.
- ۱۶) صحيح مسلم، كتاب الصلاة، باب الصلاة على النبي ﷺ بعد التشهد، ج ۱، ص ۳۵۰ ح ۶۵.
- ۱۷) صحيح بخارى، ج ۳، ص ۱۱۹، كتاب التفسير، تفسير سورة الاحزاب.
- ۱۸) سوره يوسف، آيه ۹۳.
- ۱۹) سوره بقره، آيه ۲۴۸.
- ۲۰) تفسير كشاف، ج ۱، ص ۲۹۳.
- ۲۱) تبرک الصحابة بآثار الرسول ﷺ، ص ۷.
- ۲۲) تحنيك، عبارت است از اولین خوردنی که به طفل می خوراندند؛ از تربت یا چیزی دیگر.
- ۲۳) الاصابه، ترجمه وليد بن عقبه، ج ۳، ص ۶۳۸، رقم ۹۱۴۷.
- ۲۴) مسند احمد، ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۲۵۲۴۳.

- (٢٥) صحيح بخارى، ج ١، ص ٦٢، كتاب الغسل.
- (٢٦) فتح البارى، ج ١، ص ٣٢٦، كتاب الوضوء.
- (٢٧) صحيح مسلم با شرح نووى، ج ١٥، ص ٨٣؛ مسند احمد، ج ٣، ص ٥٩١.
- (٢٨) صحيح بخارى، ج ١، ص ٥٥، كتاب الوضوء، باب استعمال فضل وضوء الناس.
- (٢٩) صحيح بخارى، ج ١، ص ٥٥، كتاب الوضوء، باب استعمال فضل وضوء الناس.
- (٣٠) الطبقات الكبرى، ج ١، ص ٢، ح ١٨٤.
- (٣١) البداية و النهاية، ج ٣، ص ٢٠١؛ سيره ابن هشام، ج ٢، ص ١٤٤.
- (٣٢) صحيح مسلم، ج ٤، ص ٨٢.
- (٣٣) صحيح بخارى، ج ٤، ص ٤٦، باب ما ذكر من درع النبى ﷺ و عصاه و سيفه....
- (٣٤) السيرة الحلبية، ج ٣، ص ١٠٩؛ الاصابة، ج ٣، ص ٤٠٠؛ تاريخ دمشق، ج ٥٩، ص ٢٢٩.
- (٣٥) طبقات ابن سعد، ترجمه عمر بن عبدالعزيز، ج ٥، ص ٤٠٦.
- (٣٦) همان، ج ٧، ص ٢٥، ترجمه انس.
- (٣٧) صحيح بخارى، ج ١، ص ٥١، كتاب الوضوء، باب الماء الذى يغسل شعر الانسان.
- (٣٨) الاصابة، ترجمه فراس، ج ٣، ص ٢٠٢؛ اسد الغابة، ج ٤، ص ٣٥٢.
- (٣٩) مسند احمد، ج ٧، ص ٥٢٠؛ طبقات ابن سعد، ج ٨، ص ٣١٣.
- (٤٠) البداية و النهاية، ج ٦، ص ٦.
- (٤١) طبقات ابن سعد، ج ١، ص ٢٥٤، ذكر منبر الرسول ﷺ.
- (٤٢) همان.
- (٤٣) المعجم الاوسط، ج ١، ص ٩٤؛ الجامع الصغير، ص ٧٢٨.
- (٤٤) وفاء الوفا، ج ٤، ص ١٤٠٥.
- (٤٥) همان.
- (٤٦) تاريخ دمشق، ج ٧، ص ١٣٧؛ تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٢٨٩؛ اسد الغابه، ج ١، ص ٢٤٤.
- (٤٧) صحيح بخارى، ج ١، ص ١٣٠.
- (٤٨) فتح البارى، ج ١، ص ٤٦٩.
- (٤٩) الاستيعاب، ج ٢، ص ٣٤٢.
- (٥٠) عمدة القارى فى شرح صحيح البخارى، ج ١٨، ص ٧٩.
- (٥١) مجمع الزوائد، ج ٨، ص ٤٢.
- (٥٢) الادب المفرد ص ١٤٤، طبقات ابن سعيد، ج ٤، ص ٣٩.

- (٥٣) صحيح بخارى، كتاب الاعتصام، بالكتاب والسنة.
- (٥٤) سنن نسائي، ج ٣، ص ٢٤٣.
- (٥٥) صحيح بخارى، كتاب الجنائز، باب ما جاء فى قبر النبي ﷺ وكتاب فضائل الصحابة، باب قصة البيعة.
- (٥٦) سير اعلام النبلاء، ج ١١، ص ٢١٢.
- (٥٧) المنهاج فى شرح صحيح مسلم، ج ٥، ص ١٦١.
- (٥٨) فتح البارى، ج ١، ص ٥١٨.
- (٥٩) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ٣٦٧.
- (٦٠) سورة انبياء، آيه ٢٨.
- (٦١) تأويلات اهل السنة، ص ١٤٨.
- (٦٢) التعرف لمذهب أهل التصوف، ص ٥٤ و ٥٥.
- (٦٣) اوائل المقالات، ص ١٥.
- (٦٤) التبيان، ج ١، ص ٢١٣ و ٢١٤.
- (٦٥) العقائد النسفية، ص ١٤٨.
- (٦٦) همان.
- (٦٧) شرح صحيح مسلم، نووى، ج ٣، ص ٣٥.
- (٦٨) انوار التنزيل، ج ١، ص ١٥٢.
- (٦٩) روضة الواعظين، ص ٤٠٦.
- (٧٠) مجموعة الرسائل الكبرى، ج ١، ص ٤٠٣.
- (٧١) سورة اسراء، آيه ٧٩.
- (٧٢) شرح تجريد، ص ٥٠١.
- (٧٣) اليواقيت و الجواهر، ج ٢، ص ١٧٠.
- (٧٤) بحار الأنوار، ج ٨، ص ٢٩.
- (٧٥) الهدية السنية، ص ٤٢.
- (٧٦) سورة بقره، آيه ٢٥٤.
- (٧٧) سورة بقره، آيه ٤٧ و ٤٨.
- (٧٨) سورة مدثر، آيات ٤٦ - ٤٨.
- (٧٩) سورة يونس، آيه ١٨.

- ٨٠) سورة زمر، آيه ٤٤.
- ٨١) سورة يونس، آيه ٣.
- ٨٢) سورة سبأ، آيه ٢٣.
- ٨٣) سورة كهف، آيه ٨٨.
- ٨٤) سورة نحل، آيه ٦١؛ سورة فاطر، آيه ٤٥.
- ٨٥) سورة غافر، آيه ٧.
- ٨٦) سورة انعام، آيه ١٤٧.
- ٨٧) سورة بقره، آيه ٢٥٥.
- ٨٨) سورة انبياء، آيه ٢٨.
- ٨٩) سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٤٤١.
- ٩٠) سورة شوري، آيه ٢٥.
- ٩١) سورة يونس، آيه ١٨.
- ٩٢) سورة انبياء، آيات ٢٦ - ٢٨.
- ٩٣) سورة نساء، آيه ٨٥.
- ٩٤) تفسير نيشابوري در حاشيه جامع البيان طبري، ج ٥، ص ١١٨.
- ٩٥) سورة نوح، آيه ٢٨.
- ٩٦) مفاتيح الغيب، ج ٨، ص ٢٢٠.
- ٩٧) صحيح مسلم، ج ٣، ص ٥٤.
- ٩٨) صحيح بخاري، ج ٢، ص ٢٩، ابواب الاستسقاء.
- ٩٩) سورة منافقون، آيه ٥.
- ١٠٠) سورة يوسف، آيات ٩٧ و ٩٨.
- ١٠١) سورة نساء، آيه ٦٤.
- ١٠٢) سنن ترمذي، ج ٤، ص ٤٢، باب ما جاء في شأن الصراط.
- ١٠٣) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٧٠، رقم ١٧٧٣.
- ١٠٤) تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٢٢٥ و ٢٢٦، رقم ٤١٨.
- ١٠٥) المعجم الكبير، ج ٧، ص ١٠٩ - ١١١؛ مجمع الزوائد، ج ٨، ص ٢٥٠.
- ١٠٦) التوصل الى حقيقه التوسل، ص ٣٩٩.
- ١٠٧) مسند احمد، ح ٢٢٨.

- ١٠٨) السيرة الحلبية، ج ٣، ص ٣٩٢.
- ١٠٩) زيارة القبور، ص ١٥٦.
- ١١٠) الهدية السنية، ص ٤٢.
- ١١١) سوره جن، آيه ١٨.
- ١١٢) صحيح ترمذى، ج ٤، ص ٤٢، باب ما جاء فى شأن الصراط.
- ١١٣) سوره يوسف، آيه ٩٧.
- ١١٤) سوره نساء، آيه ٦٤.
- ١١٥) سوره يونس، آيه ١٨.
- ١١٦) سوره زمر، آيه ٤٤.
- ١١٧) سوره بقره، آيه ٢٥٥.
- ١١٨) سوره يونس، آيه ٣.
- ١١٩) الهدية السنية، ص ٤٠.
- ١٢٠) الميزان، ج ١، ص ١٦٥.
- ١٢١) سوره طه، آيه ١٠١.
- ١٢٢) سوره غافر، آيه ١٨.
- ١٢٣) بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٢٣٥.
- ١٢٤) الميزان، ج ١، ذيل آيه ٤٨ سوره بقره.
- ١٢٥) سوره انبياء، آيه ٢٨.
- ١٢٦) سوره مريم، آيه ٨٧.
- ١٢٧) سوره مؤمن، آيه ١٨.
- ١٢٨) بحار الأنوار، ج ١١، ص ١٠٥.
- ١٢٩) سوره سجده، آيه ٧.
- ١٣٠) سوره نساء، آيه ٦٤.
- ١٣١) مجموعه آثار، ج ١، ص ٢٦٤.
- ١٣٢) المنار، ج ٤، ص ٣٠٧.
- ١٣٣) سوره فاطر، آيه ٤٣.
- ١٣٤) الهدية السنية، ص ٤٠.
- ١٣٥) زيارة القبور، ص ١٧ و١٨.

- ۱۳۶) كشف الارتياح، ص ۲۱۴.
- ۱۳۷) مجموع فتاوى بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.
- ۱۳۸) پیشین، ص ۵۵۲.
- ۱۳۹) همان، ص ۷۴۶.
- ۱۴۰) سوره كهف، آیه ۹۵.
- ۱۴۱) سوره نمل، آیه ۳۸.
- ۱۴۲) همان، ص ۴۰.
- ۱۴۳) سوره مائده، آیه ۱۱۰.
- ۱۴۴) سوره منافقون، آیه ۵.
- ۱۴۵) سوره يوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.
- ۱۴۶) سوره حشر، آیه ۱۰.
- ۱۴۷) رسالة زيارة القبور، ص ۱۵۵.
- ۱۴۸) فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۳۸، كتاب الزكاة، رقم ۵۲.
- ۱۴۹) مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۲.
- ۱۵۰) شرح ابن علان بر كتاب امالی الأذکار، ج ۵، ص ۱۵۱.
- ۱۵۱) فتح الباری، ج ۲، ص ۴۹۵.
- ۱۵۲) سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳.
- ۱۵۳) المسائل، ص ۲۱۷.
- ۱۵۴) سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۳، ص ۱۱۱.
- ۱۵۵) حقيقة التوسل و الوسيلة، موسى محمد علی، ص ۲۶۴، به نقل از المواهب اللدنية.
- ۱۵۶) همان.
- ۱۵۷) حقيقة التوسل و الوسيلة، موسى محمد علی، ص ۲۶۴، به نقل از المواهب اللدنية.
- ۱۵۸) وفاء الوفاء، سمهودی، ج ۴، ص ۱۳۶۱.
- ۱۵۹) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۰.
- ۱۶۰) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.
- ۱۶۱) كنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم حدیث ۲۱۸۱.
- ۱۶۲) سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۶، رقم ۹۳.
- ۱۶۳) صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۷۶، ح ۲۶۳۵.

- ١٦٤) مجمع الزوائد، ج ٨، ص ٤٠.
- ١٦٥) سوره جن، آيه ١٨.
- ١٦٦) سوره رعد، آيه ١٤.
- ١٦٧) سوره اعراف، آيه ١٩٧.
- ١٦٨) همان، آيه ١٩٤.
- ١٦٩) سوره اسراء، آيه ٥٧.
- ١٧٠) سوره يونس، آيه ١٠٦.
- ١٧١) سوره فاطر، آيه ١٤.
- ١٧٢) سوره احقاف، آيه ٥.
- ١٧٣) سوره غافر، آيه ٦٠.
- ١٧٤) سوره هود، آيه ١٠١.
- ١٧٥) زخرف، آيه ٨٦.
- ١٧٦) سوره فاطر، آيه ١٣.
- ١٧٧) سوره اسراء، آيه ٥٦.
- ١٧٨) سوره فاطر، آيه ١٣.
- ١٧٩) الاغاثة بادلّة الاستغاثة، ص ٣١ و ٣٢.
- ١٨٠) مجموع فتاوى بن باز، ج ٢، ص ٥٥.
- ١٨١) سوره انفال، آيه ١٧.
- ١٨٢) سوره توبه، آيه ١٤.
- ١٨٣) سوره توبه، آيه ٥٥.
- ١٨٤) سوره شعراء، آيه ٨٠.
- ١٨٥) سوره نحل، آيه ٦٩.
- ١٨٦) سوره اسراء، آيه ٨٢.
- ١٨٧) سوره نساء، آيه ٨١.
- ١٨٨) سوره زخرف، آيه ٨٠.
- ١٨٩) سوره يونس، آيه ٣.
- ١٩٠) سوره نازعات، آيه ٥.
- ١٩١) سوره زمر، آيه ٤٢.

- (١٩٢) سورة نحل، آية ٣٢.
- (١٩٣) سورة آل عمران، آية ١٢٦.
- (١٩٤) سورة حمد، آية ٥.
- (١٩٥) سورة بقره، آية ٤٥.
- (١٩٦) سورة مائده، آية ٢.
- (١٩٧) سورة انفال، آية ٧٢.
- (١٩٨) الاغاثة بأدلة الاستغاثة، ص ٣.
- (١٩٩) همان، ص ٤، چاپ عمان.
- (٢٠٠) رساله الهدية السنية، ص ١٦٢.
- (٢٠١) مجموعة الرسائل و المسائل، ج ١، ص ٢٠٩.
- (٢٠٢) همان، ج ١، ص ١٧.
- (٢٠٣) تطهير الاعتقاد، ص ١٤.
- (٢٠٤) سورة نساء، آية ١٤٨.
- (٢٠٥) صحيح مسلم، ج ٣، ص ٩٤، كتاب الزكاة، باب أفضل الصدقة.
- (٢٠٦) صحيح مسلم، ج ١، ص ٣٢، باب ما هو الاسلام.
- (٢٠٧) مسند احمد، ج ٥، ص ٢٢٥.
- (٢٠٨) نهج البلاغه، ٣٦٧.
- (٢٠٩) موطأ مالك، رقم حديث ٢٩.
- (٢١٠) ر. ك: سنن ترمذی، ج ٤، ص ١٠٩؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٢٧٧؛ مسند احمد، ج ٢، ص ٦٩.
- (٢١١) سنن نسائي، ج ٧، ص ٧؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٢٧٨.
- (٢١٢) السنن الكبرى، بيهقي، ج ١٠، ص ٢٩.
- (٢١٣) مجموعة الرسائل و المسائل، ج ١، ص ٢١.
- (٢١٤) التوصل الى حقيقة التوسل، ص ٢١٧ و ٢١٨.
- (٢١٥) كشف الارتباب، به نقل از قدوری.
- (٢١٦) سورة روم، آية ٤٧.
- (٢١٧) الجامع الصغير، سيوطي، ج ٢، ص ٣٣.
- (٢١٨) المستدرک علی الصحیحین، ج ٢، ص ٦١٥.

- (٢١٩) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٥٧.
- (٢٢٠) اتحاف الاذكياء، ص ٢٠.
- (٢٢١) الترغيب و الترهيب، ج ٣، ص ١١٩.
- (٢٢٢) الترغيب و الترهيب، ج ٣، ص ١١٩.
- (٢٢٣) نتائج الأفكار، ج ١، ص ٢٧٢.
- (٢٢٤) عراقى، تخريج احاديث الاحياء، ج ١، ص ٣٢٣.
- (٢٢٥) مصباح الزجاجة فى زوائد ابن ماجه، ج ١، ص ٩٨.
- (٢٢٦) المتحجر الريح، ص ٤٧١.
- (٢٢٧) كشف الشبهات، ص ٤٢، چاپ المنار مصر.
- (٢٢٨) مسند احمد، ج ٣، ص ٣٥٦؛ سنن ابى داود، ج ٣، ص ٩٩، ح ٢٨١؛ سنن ترمذى، ج ٤، ص ٧٧، ح ١٥٠٥.
- (٢٢٩) سنن ابى داود، ج ٣، ص ٩٤، ح ٢٧٩٠.
- (٢٣٠) صحيح مسلم، ج ٢، ص ٨٠٥، ح ١١٤٩.
- (٢٣١) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ٣١٥.
- (٢٣٢) قائدة جلييلة فى التوسل و الوسيلة، ص ١٠٣.
- (٢٣٣) رسائل الهدية السنية، ص ١٦.
- (٢٣٤) فتح المجيد، ص ٢٧٤.
- (٢٣٥) بيشين، ص ١٣٧.
- (٢٣٦) كشف الارتباب، ص ٢٨٣.
- (٢٣٧) صحيح بخارى، كتاب الاعتكاف، ح ٥ و ١٥ و ١٦؛ صحيح مسلم، كتاب الايمان، ح ٢٧؛ سنن ابى داود، كتاب الايمان، ح ٢٢؛ سنن ترمذى، كتاب النذور، ح ١٢.
- (٢٣٨) سنن ابى داود، كتاب الايمان، ح ٢٢؛ سنن ابن ماجه، باب الكفارات، ح ١٨؛ مسند احمد، باب اول، ح ٩٠.
- (٢٣٩) همان.
- (٢٤٠) سنن ابى داود، ج ٢، ص ٨١.
- (٢٤١) صلح الأخوان، خالدى، ص ١٠٢ - ١٠٩.
- (٢٤٢) صلح الأخوان، خالدى، ص ١٠٩.
- (٢٤٣) فرقان القرآن، عزامى، ص ١٣٣.

- ٢٤٤) رساله زيارة القبور، ص ١٥٩.
- ٢٤٥) مجموعة الرسائل و المسائل، ج ١، ص ٦٠.
- ٢٤٦) اغائة اللهفان، ج ١، ص ٢١٤.
- ٢٤٧) زيارة القبور، ص ١٥٩ و ١٦٠.
- ٢٤٨) فتاوى نور على درب، ج ١، ص ٣٠٢.
- ٢٤٩) سورة آل عمران، آيه ٩٦.
- ٢٥٠) سورة مؤمنون، آيه ٢٩.
- ٢٥١) سورة انبياء، آيه ٧١.
- ٢٥٢) سورة نازعات، آيه ١٦.
- ٢٥٣) سورة طه، آيه ١٢.
- ٢٥٤) سورة انبياء، آيه ٨١.
- ٢٥٥) سورة اسراء، آيه ١.
- ٢٥٦) صحيح بخارى، ج ٦، ص ٧، كتاب المغازى.
- ٢٥٧) همان، ج ١، ص ٩٠، كتاب الصلاة.
- ٢٥٨) السيرة الحلبية، ج ٣، ص ٣٠٦.
- ٢٥٩) وفاء الوفاء، ج ١، ص ٥٢.
- ٢٦٠) همان، ص ٣٨٥.
- ٢٦١) سورة نساء، آيه ٦٤.
- ٢٦٢) الكشاف، ذيل آيه.
- ٢٦٣) سورة بقره، آيه ١٢٥.
- ٢٦٤) الخصائص الكبرى، ج ١، ص ١٥٤.
- ٢٦٥) المعجم الكبير، ج ٣، ص ٢٠٤.
- ٢٦٦) صحيح ابن حبان.
- ٢٦٧) وفاء الوفاء، ج ٤، ص ١٣٧٦.
- ٢٦٨) المدونة الكبرى، ج ١، ص ٩٠.
- ٢٦٩) الحديقة الندية، ج ٢، ص ٦٣١.
- ٢٧٠) شرح الشفاء، ج ٣، ص ٥١٧.
- ٢٧١) شرح الشفاء، ج ٣، ص ٥١٧.

۲۷۲) المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۴۵.

۲۷۳) الفِصَل، ج ۴، ص ۹۴.

۲۷۴) حقيقة التوسل و الوسيلة، ص ۱۴۵، به نقل از تفسیر بیضاوی.

۲۷۵) فتاوی نور علی الدرب، ج ۱، ص ۳۰۲.

فهرست مطالب

۲	مقدمه ناشر.....
۴	تبرک.....
۴	اشاره.....
۴	فتاوی و هابیان در حرمت تبرک.....
۵	معنای تبرک.....
۵	تبرک در قرآن کریم.....
۵	توضیح.....
۶	الف) برکت در اشخاص.....
۶	ب) برکت در زمان و مکان.....
۷	تبرک در روایات.....
۸	تبرک در تاریخ.....
۱۰	سیره مسلمین در تبرک.....
۱۰	الف) سیره صحابه در تبرک به پیامبر ﷺ در زمان حیاتش.....
۱۲	ب) تبرک صحابه و تابعین به آثار پیامبر ﷺ بعد از وفاتش.....
۱۶	دلالت نصوص تبرک.....
۱۷	رأی ابن تیمیه و احمد بن حنبل در تبرک.....
۱۸	شفاعت.....
۱۸	اشاره.....
۱۸	اجماع امت.....
۲۰	شفاعت در قرآن کریم.....

توضیح.....	۲۰
۱ - آیاتی که شفاعت را نفی می کنند.....	۲۱
۲ - ابطال عقیده یهود در شفاعت.....	۲۱
۳ - نفی شفاعت از کافران.....	۲۱
۴ - نفی صلاحیت شفاعت از بت ها.....	۲۲
۵ - اختصاص شفاعت به خداوند.....	۲۲
۶ - شفاعت مشروط برای غیر خدا.....	۲۲
ضرورت شفاعت.....	۲۳
توضیح.....	۲۳
۱ - ابتلای مردم به گناه.....	۲۳
۲ - گستره رحمت الهی.....	۲۳
۳ - نجات، اصل اولی در انسان.....	۲۳
اثر شفاعت.....	۲۴
درخواست شفاعت از شفاعت کنندگان.....	۲۵
تحقیق مطلب.....	۲۶
اشاره.....	۲۶
توضیح نکته اول.....	۲۶
توضیح نکته دوم.....	۲۸
درخواست از اولیای الهی در حال حیات.....	۲۸
وهابیان و درخواست شفاعت از شفیعیان.....	۳۰
دلایل وهابیان.....	۳۱
توضیح.....	۳۱
دلیل اول.....	۳۱
پاسخ.....	۳۱
دلیل دوم.....	۳۲

- ۳۳..... پاسخ
- ۳۳..... دلیل سوم
- ۳۳..... پاسخ
- ۳۴..... دلیل چهارم
- ۳۴..... پاسخ
- ۳۴..... دلیل پنجم
- ۳۴..... پاسخ
- ۳۵..... بررسی دلایل منکران
- ۳۵..... ۱ - شفاعت محرک معصیت است!
- ۳۵..... پاسخ
- ۳۶..... ۲ - شفاعت واسطه گری است!
- ۳۷..... پاسخ
- ۳۸..... آثار شفاعت
- ۳۹..... ۳ - چه نیازی به شفیع داریم؟
- ۳۹..... پاسخ
- ۴۱..... ۴ - شفاعت عامل دگرگونی در علم و اراده الهی
- ۴۲..... پاسخ
- ۴۳..... ۵ - لزوم یکی از دو محذور
- ۴۳..... پاسخ
- ۴۴..... ۶ - تغییرناپذیری سنت های الهی
- ۴۴..... پاسخ
- ۴۵..... استغاثه به ارواح اولیا
- ۴۵..... اشاره
- ۴۵..... فتوهای وهابیان
- ۴۶..... انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

۴۶	انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر
۴۶	۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات
۴۹	۲ - کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی بعد از مرگ
۴۹	ادله جواز یا رجحان استعانت از اولیا (استغاثه)
۵۳	بررسی شبهات
۵۳	اشاره
۵۳	شبهه اول
۵۳	پاسخ
۵۴	شبهه دوم
۵۴	پاسخ
۵۵	شبهه سوم
۵۵	پاسخ
۵۵	شبهه چهارم
۵۶	پاسخ
۵۷	شبهه پنجم
۵۷	پاسخ
۵۹	دیدگاه قرآن
۵۹	اشاره
۶۲	شبهه ششم
۶۲	پاسخ
۶۳	کتابشناسی توصیفی
۶۴	قسم. نذر و ذبح برای غیر خدا
۶۴	توضیح
۶۴	الف) قسم خوردن به غیر خداوند
۶۴	ادله جواز قسم به غیر خداوند

۶۶دلیل وهابیان
۶۷حکم قسم بر خدا به حقّ مخلوق
۶۷دلیل وهابیان
۷۰(ب) حکم ذبیح برای غیر خداوند
۷۱(ج) حکم نذر برای غیر خداوند
۷۱توضیح
۷۲تحقیق بحث
۷۴دیدگاه علمای اهل سنت
۷۶نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی
۷۶اشاره
۷۶فتاوی وهابیان
۷۷تبرک برخی از زمین ها و بقعه ها
۷۷اشاره
۷۷الف) آیات
۷۸ب) روایات
۷۹دلیل جواز یا رجحان
۸۲فتاوی فقهای عامه
۸۳بررسی ادله وهابیان
۸۳اشاره
۸۳الف) روایات
۸۳پاسخ
۸۴ب) اصول
۸۵پاسخ
۸۶سلسله کتاب های پیرامون وهابیت
۸۷پی نوشت ها :

فهرست مطالب ۹۸